مناقب فخریہ

مولانا فخر الدین دہلوی

بسم الله الرحمن الرحیم

ثنای بسیار و حمد بیشمار مر محبوب ازلی و معبود لم یزلی را که کنت کنزاً مخفیاً فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق حدیث قدسی اوست و تخم پاشی حب ظهور گلستان
مظاهر بهار پیرا گل افشانی و نوریی او مظاهر خاصش بسیرابی نسبت کامل
گلهای سرسبد و شیون برگزیده اش به جلادت فیض تام اثمار برق شهودش بر دل
مقربان او تافته و از خورشید تجلیش جان محبان را روشنی یافته رباعی الخالق بیمثال

کس همتا نیست. در کل شیون غیر از وی پیدا نیست هر جلوه او دلکش اهل نظر است

دل مرده بود آنکه بر وی شیدا نیست در ذات محمود و بر مظهر اتم که لولاک لما اظهرت الربوبیة آیت شان

اوست در عرصه ظهور زیر رایت فیضان عبدیتش علم سلطانی برافراخته و محبتش کار جنی در

ساخته شرح صدرش صبح صادق است که در انوار بر روی صادق گشاده و فروغ آفتاب

عشقش کام روشندلان داده هر که از وی آگاه از حق آگاه و فانی فیه فانی فی الله:

ابیات فروزان آفتاب چرخ سرمد. چراغ راه حق یعنی محمد. از و نور نبوت انبیا را. وزو

فیض ولایت اولیا را. چو محبوب ازل شد جلوه آرا. برآمد خویش را گرم تماشا.

برای خویشتن آئینه ساخت. دران آئینه عکس خویش انداخت. بعکس خویش

با صد جلوه سازی. سراسر گشت محو عشق بازی. احد در جلوه مرآت احمد.

چه گفتم تعین نور ذات احمد، الف در میم خود در اکرده پنهان، ز میم دیگرش افزود دستان

درین پیرایه شد بادا امم را، محمد نام در نقش قدم را، چو از رخ افگند این پرده یکبار

احد گردد بهان مشهود انظار، نه مرئی ذات پاک اوست هر چند، کند دلها تجلیهاش

خورسند. و بر آل اطهار و اصحاب اخیار او که منور بنور مهر سپهر صفا و ملون بلون

آن در حدیقهٔ اصطفا اند خصوصاً ارکان دین متین اربعه راشدین رضی الله تعالی

اجمعین و به تبعیتش بر نتیجهٔ خاندان سیادت سلالهٔ دودمان رسالت قطب ربانی

غوث صمدانی محبوب سبحانی سلطان سید عبد القادر جیلانی الحسنی الحسینی رضی الله

تعالی عنه و ارضاه عنا امابعد ترانهٔ ذوق و نغمهٔ شوق عندلیب خامهٔ عنبرین شمامه

و داستان محبت و بذلهٔ مودت هزار داستان قلم خوش رقم بر انهمنوا الست

که بفحوای حدیث نبوی علی مصدره افضل الصلوة و اکمل التحیات مَن اَحَبَّ شیأً اکثر ذِکرَهٗ و چون دل و زبان طبع حریص این کمترین بندگان درگاه فخری خرید نقد نگاه و پرورده النسیم دلخواه در فکر و ذکر و نظم و نثر در رو عمر ز وصف زبدة العارفین قدوة الواصلین نهنگ بحر حقیقت شیر بیشهٔ معرفت عنقای قاف عظمت شهباز اوج تربیت شاهسوار عرصهٔ ولایت صدرنشین محفل کرامت سلطان سریر قطبیت مالک ملک فقر در مردان اسرار ربانی معنی شناس آیات سبحانی عاشق معشوق صورت معشوق عاشق سیرت آیینهٔ جمال الهی گنجینهٔ کمال نامتناهی آتشکدهٔ تجلی در کنار جواهرخانهٔ فیض در برکار سراج راه هدایت و ارشاد دلیل طریق مبدا و معاد سیدی سندی و مرشدی قبلة الفواد کعبة المراد مولانا محمد فخرالدین المخاطب بن النبی صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم محب النبی

بیت آنکه نامش چو برم لب کنم از لخت جگر. بر کشم شیرهٔ جانرا و زبان سازم تر.

مشغول و مصروف است مخزیه انتظام در بیان بعضی احوال برکت اشتمال ایشان

در رشتهٔ نظم بر آورده ام اکنون امید از افضال بیهمال رب متعال چنان.

دارم که مراتب مذکوره را بتفصیل با شمّی از خرق عادات آنصاحب العبادات

بحیطهٔ تحریر و حیز تسطیر آرم و این نسخه را مسمّی مناقب مخزیه سازم و مبوب

بر پنجباب گردانم باب اوّل در احوال کرامت اشتمال باب دوم در اطوار

و عادات باب سوم در کرامات و خرق عادات باب چهارم در سماع کثیر

الاشفاع آن ستوده اوضاع آنمخدوم الاتباع باب پنجم در طور تربیت و باالله

التوفیق و هو الرفیق باب اول در احوال کرامات اشتمال والد شریف آن.

نعم المولود حضرت نظام الدین اورنگابادی قدسنا اللہ تعالی

بسرہ السامی است ازنسب شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی قدس

اللہ سرہ العزیز برو حضرت شانزار صد ھزار مرید زیادہ بود واکثر مریدانش

صاحب حال وکمال بودند حتی کہ از بعضے احیای موتی ھم صورت

گرفتہ اصل وطنش پورب است ازانجا بقصد انصرام تقبیہ تحصیل علم وارد

شاہجہان آباد شد وبہمین تقریب سعادت ملازمت حضرت شیخ کلیم اللہ رضی

اللہ تعالے عنہ وارضاہ عنا دریافت روزیکہ بردر مبارک رسید جناب

عالم مآب ایشان مشغول سماع بودند ودربررخ اغیار موافق شرائط مسدود

بود چون آن وارد سعادت نصیب دستک زد حضرت شیخ یکی را از

مریدان

مریدان اذن استطلاع فرمودا و نام نامی و احوال گرامیش دریافته بعرض
رسانید فرمان در آمدن شد حاضران عرض کردند که دخل اجنبی در مجلس سماع
دستور اینجا نیست بر زبان حق ترجمان گذشت که مرد غیر و اجنبی نیست پس
حضرت شیخ نظام الدین رضی الله تعالی عنه را از در درآوردند حضرت شیخ شرف
تعظیم در دسلام مع الاکرام بخشید و از اراده پرسید سخن از روی تملق
بر لب ضیف مکرم آمده بر مورد قبول جا یافت و اجازت دوام صحبت رفت
از آن ساعت سعید همچنین معمول بود در بعضی از اوقات که ذوق و شوق.
روزی سه سال تحصیل علم بتمامه فرموده تبحر عظیم بهم رسانیده تشریف العلماء
امناء الله و النظر علی وجه العالم عبادة فامه عظمت آرا پیوستند بعد ازان

اشتغال بریاضات شاقه و مجاهدات بلیغه نموده تا هشت سال لیلاً و نهاراً
مشقتها کشیده شانی که دست عقل از ادراک آن کوتاه باشد دریافتند
و پایه بزرگی که غیر از حق جل و علا کسی برآن پی نبرده بودن از کمال عقل رسا و فهم
دکا طور ظاهری از قبیل لباس جوانانه و گفتگوی رندانه چنان اختیار
نمودند که ظاهر بینان از جاده اعتقاد قدمها بیرون نهند و از طریق حسن
ظن در گذشته بگمانها افتند و باجتماعها خلل اندر اوقات شریف
نشوند چنانچه همچنین بود که حساد زبان مطاعن دراز ساخته محفل آرای
تشنیع بودند احباب پشت دست بدندان حیرت گزیده دست افسوس
بمالیدند و آنحضرت مامون مصون بوده کار خود بسرانجام رسانیدند و برای

همین پرده داریها تنها بصحبت نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ عم مغفور
راقم عفی الله عنه و همت یار خان غفر الله له اوقات شریف بسر
بردند و فوج کشیها و شمشیر زنی ها نمودن و صوم دایمی در انحالت
میداشتند بر زبان مبارک میفرمودند تمام شب تا پاسی از روز در خیمه
بسیار کوچک که انرا هندی پال گویند تنها به بیداری مشغول میگذرانیدیم
و سه پاس دیگر اشغال با مور ظاهری میفرمودیم اما در کار خود می بودیم و
کسی باصل کار پی نمیبرد دیگر انکه بنا بر بعضے اعمال تا چهل روز یکجامه
بر میداشتیم مردم متعجب شده میپرسیدند که عدم تبدیل لباس
و تحسین چه سبب دارد بهانه پیش می آوردیم سبحان الله زهی قناعت

و ثبات همت نیز ارشاد میشد که همت یارخان اکثر میساخت و انقدر که
گاه گاهی طلب و تنخواه فوج خود هم ازان میداد ما را بسماجت پیش آمد که
سوای شما ایمنی که اینعلم را داند و بیجا بکار نه برد بنظرم نمی آید باید که
از من بیاموزند و یاد گیرند که در دنیای فانی اعتماد بر زندگی کرامت اگر
من نمانم نباشد که اینعلم هم نباشد ما قبول نکردیم و نقلی از کلام کرامت
نظام بسمع رسید که همت یارخان لشکر بتسخیر قلعه کشید و در حوالی آن
ماری بود که هیچ ذی حیات از دست او بسلامت نمیماندی و دهقانیان
غدار لشکر را بهمان محل فرود آوردند و ما موافق معمول اندکی دور از لشکر بر کنار برای
مشغولی علیحده نشستیم بعد از مسعو قدری دراز کشیده بودیم که دیدیم ماری کوتاه قد سبز رنگی

نیز

زهرآلودی بعجب شوری از بالای درختی حسب وپیش روی ما آمد بمجرد دیدنش

فرصت آن ندادیم که گزندی تواند رسانید کتاری که پیش ما بود از نیام کشیده بر

سرش زدیم آن قدر زور کرد که در حیطه بیان نگنجد بعنایات الهی کشته شد

آخر آنچه معلوم شد همان مار بود بنده میگوید که اینجا هم حکمت الهی بود چون

حضرت دافع البلیات را غرشانه دفع این بلا و حفظ بندگان خود از شر او منظور

بود اینمظهر خود را باین تقریب در انجا برد رباعی گرچه حق خود میکند کار جهان

داشت بر خاصان خود بنیاد آن ۞ دست ایشان در حقیقت دست

اوست ۞ هست ایشان بی تکلف هست اوست انچه دیده شد اولیای

تحت قبای لایعرفهم غیری محض در شان این صاحب حوصله است

ایشان آگاه شده بمعذرتها پیش آمد و گفت که آنروز جسارت این نیازمند

بمحض خیر طلبی بود الحمد لله که چنانچه میخواست یافتم و نازم حوصله شما را که چقدر

در اخفا کوشیدند که راز خود را باین درجه پوشیدید لیکن بعد از تفتیش نسبت

مسلوبه را عاید او فرمودند آخر الامر از راه خورمی و خورسندی

این حرف را پیش مردم همان مرد عزیز ظاهر کرد حسن چهره راز از پرده

اخفا بیرون آورده و در همان ایام امر دیگر رو داد که مردی چون یکی از ارباب جاه

ریخته بود از ترس و ارتکاب نالش پناه باین درگاه عالم پناه آورد آنحضرت

او را در علفها پنهان ساختند چون وارثان نالش سراغ یافتند

بر در دولتخانه آمده مستغاثی شدند آنحضرت فرمودند که خانه حاضر است

بگوئید چون مقدور آنها باین جسارت نمی رسید بازگشتند امادر صدد آن

بودند که هرگاه ازینجا بر آید انتقام از و بکشند و بعوض کشته اش بکشند

درینعرصه آنحضرت که سراپا حکمت بالغهٔ الهی بودند باو فرمودند که محافظت

تو بشرطیست که مشغول بیاد الهی باشی الا ازینجا بدر آمدن باتباع امر داد

چیزیے باو ارشاد شد درچند روز حالی بر و غالب آمد و کارش

بجذب کشید انگاه اورا از دو تحانه بر آورد حالتش چنین بود که بر هر که

نظر می کرد حالش متغیر میگشت و هرچه از زبانش بر می آمد صورت

وقوع می پذیرفت مردم بسیار معتقد او شدند مدعیانش میان از بلدهٔ خجسته

بنیاد بر آمده برای سرانجام عرضی بجای دیگر رفته بودند چون در آن

بلده طیبه آمدند و قاتل را یافتند اراده هلاک او کردند چون اکثری
از شهریان معتقد او بودند انها را از اذیت او باز داشتند وانها سهم
دیدند که فقیری مجذوب صاحب تاثیر شاره است دست از عداوتش کشیدند و
آن گروه معاندی که با انحضرت داشتند همه معتقدانه سر ارادت به پیش نهادند
روز بروز شهرت در افزایش آمد انحضرت دیدند که در تمام ملک دکهن اشتهار
شد خواستند که بجای دیگر عزم فرمایند و ستر حال را بحال دارند درین
میان بگوش حق نیوش ایشان این مصرعه در عین نماز رسیدند
مصرعه بند بکسل باش آزاد ای پسر ؛ درین زمین از روح پر فتوح
حضرت خواجه خواجگان معین الملة والدین قدسنا الله تعالی

بسره العزیز سیر ایامای بحضور خدمت و اراده حضرت دهلی شد ناگاه بیخبر با دو
نفر یکی غلام حبشی مسمی قاسم و دیگری مسمی به محمد حیات چاکر شش ماه با
فرزندان پا پیاده همچو جو بر پیاده سپردن آمدند و چون بوی گل نسیم
عنایات الهی بعزم دهلی سفر کردند تا رسیدن بدار الخیر اجمیر هیچ منزلی نبود
که واردی طرفه از موارد غیبی و عنایات لاریبی دران پیش نمی آمد و خرق
عادتی هیچ از اشان ایشان صورت نمیگرفت چنانچه بعضی ازان در تحریر انتظام
آورده شده و درینجا هم مرقوم میگردد که آنحضرت را در لباس طرز
خاصه بود چنانچه هر طرز می پوشیدند و زرتار لیشه دستار هم آنچه معمول است
بیشتر دیگر هم از همه دراز تر دنباله ان غدیب تر د مجال احدی نبود که

شل آن بلباس آورد و یا مانند آن بسازد و در حین اختیار سفر ترک همه
گرفته بودند و جبهٔ درویشانه و کلاه فقیرانه بر سر داشتند چون بدیهی
نزول اجلال فرمودند پیرزالی صالحه دوید و گفت ای فرزند کجا رفته بودی
که درین مدت جانم سوخت و آب گرم نموده برای غسل مهیا ساخت و بعد از غسل
پوشاکی حاضر کرد بعینه بطور پوشاک آنحضرت بود دانستند که سرّ الله
تعالی است و طعام لطیف پیش آورد ناگزیر قبول فرمودند و ترک
ترک ان گفتند و از ان پیرزال فرمودند که پسر تو نیستم اگر در
شکل او مشابه باشم تو بر گمان او در حق ما اطراف مکن او گفت اگر چنین باشد
من بخوشی دل خدمت بجا می آرم یقین شد که از غیب است و هم در منزلی

شخا آبود وقریب با آن فروشش فرمودند هنوز زنی نابینا آمد وفریاد کرد که

فخرالدین نام کدام مسافر است که درینجا فرود آمده آنحضرت فرمودند بندهٔ درگاه

است بفرما که باین عاجز چه کار داری چون این بشنید بر پای مبارک افتاد

و گفت که از برای خدا چشم من روشن کنید آنحضرت فرمودند که ای

نیک بخت ترا این حرف که آموخته است من مرد مسافر سپاهی هستم

من کجا و این کارها کجا گفت از مدتی باین حالت گرفتارم از بتی

که انرا می پرستیم چارهٔ خویش میجستم او وعده داشت که عهدی

خواهد بود که وقت شفا بتو خواهد آمد چشم ترا عود بصر خواهد گردید امروز گفت

که شفا داشته تو فخرالدین نام دارد فلانجا فرود آمده است پیش او برو و حال

خود عرض ده بدان موجب بخدمت شما حاضر آمده ام والامن از شما و نام شما
چه آگاهی داشتم رباعی خواهد چو خدا درخت را بوباند ۞ از سنگ گیاه سبز
تر رویاند ۞ بنگر در قدرتش میاور شبهات ۞ گاهی صم از صنم سخن گویاند ۞
آنحضرت چون دیدند که بامر آلهی است غرشانه ناچار دست مبارک بر چشمانش
بُردند و در دم چشمانش روشنی تمام یافت آنحضرت همان ساعت روانه پیشتر
شدند که مبادا شهرت بیشتر گردد وا ینحال را رفیقانیکه همراه بودند پیش
مردم باز گفتند آنحضرت را اینمعنی ناخوش آمد و بسی ازین قبیل بود
بعد طے منازل و قطع مراحل مع الخیر بدار الخیر اجمیر رخت اقامت افکندند و
چندی بپای اقامت استقامت ورزیده و بشمول عنایات حضرت

خواجه

خواجه بزرگ قدس الله سره گردیده متوجه بدار الخلافت دهلی شدند و ورود
مسعود بدرگاه جهان پناه حضرت خواجه قطب الاقطاب بختیار کاکی رضی الله
گشت درانجه آنحضرت وارد بانجا شدند شب افتاده بود و در روضه شریفه
معمور و ضابطه انجاست که بعد از نماز شام در را مقفل مینمایند و بهنگام
نماز بامداد میگشایند و شبانه اگر سلطان عصر هم بپاید در را وا نمیکنند
آنشب ضرورتی داعی شد که خدمام و الا خلاف عادت در روضه مبارک گشادند
آنحضرت همانساعت سعادت زیارت حاصل نمودند و در مسجد متبرک انجا
معتکف شدند محمد امان نام که از اهالی انجا اند بایمای روح پرفتوح
حضرت خواجه صاحب سرفراز بیعت شدند و الی یومنا از جمله خلفا اجله اند

وازانجا شرف ترخیص یافته زا یر فرار متبرک حضرت مخدوم نصیر الدین

چراغ دہلی قدس سرہ شدہ وازان محل مرخص گشته مشرف

به جبین بیای درگاه ملایک سجده گاه حضرت سلطان المشایخ محبوب الٰهی

نظام الملة والدین رضی الله تعالی عنه گردید و دل مشتاق را بزیارت

آن مقصود المشتاقین خورسند نموده بدولت زیارت حضرت عارف بالله

شیخ کلیم الله رحمة الله علیه استفادت حاصل کردند صاحبزادگان

ابهت نشان یعنی فرزندان حضرت شیخ به تپاک وبهرت پیش آمده دو سه

روز بالحاح تمام مهمان داشتند بعده آنحضرت در کتهره پهیل حویلی

بکرایه گرفتند آنگاه بقدوم این گلبن رعنا رشک گلزار ارم شده و در آن

محل بیشتر شغل تدریس داند که سررشته بیعت هم منضبط شد مخدومنا

و مولانا مظهر الله الصمد حضرت نور محمد سلمه الله الاحد نیز در همان

مقام شرف بیعت دریافتند و حافظ خورم و حافظ قاسم و مرزا

غلام حسین اکبرابادی و مرزا حسین دهلوی در انجا متوسل و بائع

شدند حکایت بیعت مرزا حسین بدینمنوال است که مرزا حسین

مذکور در فنون سپاه گری مشتهر روزگار بود و ذات مبارک که جامع

جمیع فنون و علوم اند درین فن هم مهارتی تمام داشتند ربط مرزا

باین جهت بود و ملاقات می نمود مرزا به برادر خود که در لاهور سکونت داشت

نوشته بود که مرا رغبت بیاد الهی است عزشانه و اگر از فرقه درویشان

صاحب کمال شما معلوم باشد اطلاع باید داد تا بخدمت ایشان رسیده

شود برادر ایشان نوشت مصرعه یار در خانهٔ تو گرد جهان میگردی

حضرت مولانا فخر الملة والدین ابن حضرت نظام الدین اورنگابادی

بشهر دهلی تشریف آورده اند درین زمانه زیاده بر ایشان کیست اینخط در کجه

مرزا بحضور پر نور حاضر بود رسید مرزا همانجا مطالعه نموده چون اسم مبارک را

خواند استفسار کرد آیا حضرت جناب فلک انتساب حضرت نظام الدین

اورنگابادی والد شریف حضرت بودند ارشاد شد بلی من فرزند

ایشانم مجرد استماع این سخن مرزا در پای مبارک افتاد و عذر جسارتهای

ناواقفانه گذشته بود خواست والتماس بیعت نمود آنحضرت فرمودند

اسم مرزا

اے مرزا فیما بین ما و شما آشنائی و یارانه است و ما مردی سپاهی
پیشه ایم امروز شما را چه روداده است که همچو حرف ها میگوئید مرزا خط لمعه
خاص در آورده ناچار آنحضرت با مرزا در حجره خاص تشریف بردند
بعد ساعتی بخشیدند و آنحضرت از الم استتار و مرزا از شوق
زار زار گریستند بمرتبه که آواز بکا بیرون در رسیده مردم گفتند که
مگر از اقربای مرزا کسی مرده است و اینخط ماتمی رسیده که مرزا اندکو ربان دریده میگرید
آنحضرت بمشاهده حالت او از روئی ترحم و غمگساری بگا میفرمایند
آخر بعد بیرون آمدن از حجره و تقسیم شیرنی حال بمردم آشکار شد
سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری بود که آنحضرت بدولت و اقبال داخل شاهجهان آباد

شده بودند زیاده برسالی درانجا مانده متوجه زیارت روضه منوره فرید الحق

والدین قدس سنا الله تعالی بسره العزیز شدند و پیاده پای روان شدند

و دران سفر سوای مولانا نور محمد دام ظله السامی و یک غلام کلو که خوشحال نام داشت

دیگری در رکاب فلک انتساب نبودند در قصبه سونی پت سعادت طواف

امام ناصر الدین رضی الله عنه و در قصبه پانی پت ثواب فاتحه سید شمس الدین ترک

جلال پانی پتی و شرف زیارت شاه شرف بوعلی قلندر قدس الله تعالی

سرهما العزیز دریافتند و درین عرصه آبله ها در کف پای مبارک افتاده

بود رب پای این آبله پا نمیت چشم ما پالان است تبخاله لب بوصف

او حیران است صد جام حیات می ز عشقش در جوش مینای سر اشت

- از غمش گریانست القصه آنحضرت پا بوسے کرایه کردند لکن

سوار نشدند و همچنین تا منزل مقصود پا بوسے کرایه مینمودند و افتاده و در مانده

راهی یافتند سوار سفر سودنار و خود پیاده میرفتند و صاحبان

کرایه از مولانا نور محمد دام ظله میپرسیدند که این مرد چه کس است

که زر کرایه میدهد و خود پیاده میرود ایشان میگفتند که لا ابالی

مزاج صاحب شوق اند مرا مجال دم زدن نیست و در لاهور بزیارت

میر محترم الله نقشبندی که سلسله نقشبندیه از ایشان بحضرت

شیخنا شیخ کلیم الله رضی الله تعالی عنه از و رسیده قدس الله تعالی

سرهما و بزیارات سایر مزارات مفاخر شدند و از انجا یک سیدی

از آن سیب خریده همراه گرفتند چون بپاک پتن رسیدند بعد از زیارت

در حجره که قریب بروضهٔ منور است و بقدر یک و نیم درعه عرض و دو درعه

طول دارد تنها مشغول میبودند و دیوان شیخ محمد یوسف که در آن

حین صاحب سجاده بودند بهر گاه برای ملاقات ایشان قدم رنجه فرمودند

سیب ها را هدیه و تحفه پیش بردند و حال چنان بود که شیخ محمد یوسف

مرضی کشیده بسیار نقیه بودند و بلاتش سیب های ولایت برای

دفع آن سیب نقاهت داشتند و بهم نمیرسید صاحب سجاده خیلی

خوشنود و معتقد کرامت آنحضرت شدند و اخلاص تمام بعالیحضرت

بهم رسانیدند و غلام مرتضی بیشتر و اکثر مردم انجا بعز بیعت معزز شدند

چندی در انجا اقامت داشته باز متوجه بدار الخلافت شدند پیا من اللہ یار
از ہمان جا بر کاب سعادت پیوسته بود ز بے خوش نصیبے او که
عمر بجاروب کشی آستانه مبارک گذرانیده خیر خاتمه بحضور آن جان
جهانیان یافت غفره الله روزی در عرض راه بمولانا نور محمد مد ظله السامی فرمودند
که درین ایام از طرف دکن تشویشی بخاطر میرسید آخر در ہمان نزدیکی
خبر رسید که نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ عم احقر که فیما بین حضرت صاحب
و ایشان ربط حالی بود در محاربه ہمشیره زاده خود سعد الله خان از دست
عبد الله خان افغان که نمک پرورده ایشان بود در عین رفاقت با آن
مخالف ساخته غدر کرده شربت شهادت چشیدند القصه شهر دهلی

را بقدوم شرف مرسوم زینت بخشیده پاره ایام در کتره سهلپیل گذرانیده
بمدرسه بنا کرده والد مغفور احقر که بیرون دروازه اجمیری واقع است
جلوس فرمودند و بارشاد و تدریس اشتغال نمودند بعد شهادت
عم مغفور حضرت والد مبرور از جناب سلطانی بصوبه داری دکن مامور و مخلع شده
لشکر بیرون کشیده بودند و برای زیارت بدرگاه خلائق پناه حضرت
محبوب الهی بهوا آورده بودند و بنده هم در رکاب سعادت ایشان حاضر بود حضرت صاحب
در مسجد نظامی در مکان شاه عبد القادر که از مقربان جناب نظامی بودند و
بجاروب کشی آن آستانه عالیشان کرد کلفت از صحن دل خود می‌رفتند
تشریف ارزانی داشتند تا که فیض ملازمت دریافته خیلی مسرور و شادان

شدند آنحضرت دران وقت بعنایت تمام باین کمینه غلام

متکلم بودند سن احقر دران حین بهفده سالگی بود لکن از حفظ قران

شریف وتحصیل علم معقول ومنقول فراغ یافته بودم آنحضرت از تقریر

بنده خیلی ببشاشرت میفرمودند سبب این عنایت بعد از حصول بیعت

معلوم شد که ازان خود سید النستند ومربی این غلام نجدمت ایشان

محبوب الهی اند رضی الله تعالی عنه چراغ عرفان بشعله افشانی دل گرم

آنحضرت از سر نو درینملک افروخت و باده عشق بگردش آمد که نشه زیر ایشان

بار دیگر بجوشش آمد احوال اکابر سلف که از روی کتب سلف معلوم میشد

وشمه ازان در مشایخ این زمان میسر نمیگشت دانشمندان عهد را گمان

ان بود که این کیفیت در گذشتگان گذشت و اکنون معدوم است
اما از ملاحظهٔ کمالات آنحضرت بوضوح انجامید که الحمد لله الحال هم
با قلت سینه ها کنوز حقایق و دلها معادن معارف گشت خفتگان
بیدار و بیهوشان هوشیار گشتند و بیخبران باخبر و دانای اسرار ایشان
با اثر گردیدند دل مردگان زنده دل و زنده دلان بسمل شدند
بازار عشق و محبت الهی گرم شد و دریای ذوق و شوق موجها زد میخانه
دل به آب ریزی ساغر چشم از بادهٔ اشک زینت گرفت و آتش
کده های سینه از شعله افروزی ناله رونق پذیرفت زخمها را نمک
ریزی درد چاشنی داد و درکها را نشتر نگاه لذتی رسانید و سینه ها

را در مجمر

را در مجمر رقص آمد و پروانه‌ها گرد شمع گرم وجد شدند نغمه‌ها

در منقار بلابل رنگ آورد و ترانه‌ها در رگ سازها شورش انگیخت.

فلک را بعد عمری شورهای یاهو بگوشش رسید و زمین لگدی

پاکوبیها سر خارید هر سنگ دلی بطور تجلی چشمک زد و هر شمع

مجلس آفتاب را نعل در آتش کرد ذرات نفسها لطف گرمی را آشنا خت

دل لبها قدر تشکلی را دانست صدای العشق بگردون پیچید و صلای الست

بمغزها در رسید دماغها بوی آتش شمیم رسید و گوشها بحرف محبت آرمید

اگرچه حب رهنمای محبوب است اینجا محبوب رهنمای حب آمد و اگرچه طلب

رساننده بمطلوب است اینجا مطلوب بطلب آموزی ساخت مثنوی

هر رگ تن تار طپش ساز کرد • بلبل دل زمزمه آغاز کرد • در همه جا شور
جنون شد بلند • نالهٔ مستان بفلک زد کمند • ولوله شد ولوله شد
ولوله • ولوله شد تیغ زن حوصله • دستک مستان دل گردون
شکافت • آه جگر آنسوی گردون شتافت • بادهٔ شوق از خم
مینا گذشت • عاشق بیخود ز سر و پا گذشت • برق نفس شعله جواله شد
تا بلب آمد دل و تبخاله شد • دل شده پروانه نه پر میزند •
شمع هم آتش بجگر میزند • صد جگر از آتش دل آب گشت •
طور بچرخ آمد و بیتاب گشت • ماه لقا پرده ز رخ بر گرفت • بزم طرب
رونق دیگر گرفت • شمع به پروانه نظر باز شد • یار بدل داده سخن

سازشد تیر نگه گشت ترازو بدل • بارقه زد غمزهٔ جادو د
بدل • ساقی و مستان همه یکجا نشستند • می زده در شورش و غوغا
ساغر و پیمانه و میخانه مست • زاهد و فرزانه و دیوانه مست
یک عالم باده از ساغر عشق کشید و یکجهان بفیض معرفت رسید
ابواب توحید بر روی بصیرتها کشود و نور حقیقت رنگ از آئینه
دلها زدود علم عشق بر محمل شریعت و طریقت یکجا سوار و سکر و شوش
در بزم دله و تمکین بسکنار اهل استعداد مرتبه خلافت یافتند
و ارباب لیاقت به تشریف اجازه مخلع شدند و مظهر اتم و مرید مراد
آنحضرت و مقبول حضرت الله و محبوب جناب رسول الله صلی الله علیه

وآله وصحبه وسلم مرشد آفاق و هادی اقوام و مامور از حضرت رسالت

تبربیت خلایق مشغول بحق فارغ از خلایق مخدرمنا دمولانا حضرت

خواجه نور محمد است مد ظله العالی که چندین هزار کس نعمت از خوان

یافته اند ولذت از مائده او چشیده بیشتر اهل فضل و کمال آنان که

بمصداق اَلْعِلْمُ حِجَابُ الْاَکْبَر بوی درد نشنیده بودند و صورت

ذوق ندیده بودند و از گفتگوی حقایق اجتناب میکردند

و بذکر سماع خون میریختند امروز پروانه سان مست وجد و شوق

افشانند

اند و حدیقه وجود نصیب العین شان است و در سماع خون خود می

جای نیست که پر از ذکر حبیب نیست و وقتی نیست که نام الله عز شانه

مذکورنه از مریدان ایشان مولانا نور محمد ساکن نارو مرد لیست که در

ثنای او این آیه کریمه کافیست ما هذا البشر ان هذا الا ملک کریم دو دیرا

مریدان بسیار اند خصوصاً عبد الله خان ساکن دیره غازیخان که از

توصیف او زبان قاصر واز تعریف او بیان عاریست و حافظ محمد جمال

ملتانی علی هذا القیاس کمال باطن وتهذیب اخلاق وکمالات آراسته

ومریدانش نیز جماعتی کثیر اند سیما خدابخش که مرد لیست بی نظیر وقاضی

محمد عاقل با وصف تعلقات دو سه پاس در جهر وباقی در خفی.

میگذارند محو شهود و وحدت وجود اند وکذا حافظ عزیز الله لاهوری

وحاجی تاج محمود قریشی و شیخ جمال قریشی ومولوی محمد حسین وحافظ نام

وحافظ عبید الله و حافظ عبد الرحمن مولوی النور و مقبول رسکله

اگر تمام را نام نویسم کتاب ذخیره می باید و از اعز خلفاء آنحضرت

میان عبد الله و شاه ظهور الله و مولوی روح الله و سید احمد و

سید محمد شمس الدین و سید بدیع الدین و مولوی محمد سلیم و مولوی مکرم

و مولوی فرید الدین مولوی عبد الله و مولوی روشن علی و

مولوی جمال الدین مولوی حسب علی و محمد فتح الله و صوفی محمد یار و شاه محمد

المتخلص به بیدار و حاجی محمد واصل و سید محمد و مولانا میر ضیاء الدین

که سی سال شب و روز در سفر و حضر نخفته و تنها چله صلوه نشسته

و سید قمر الدین متخلص بمنت و ملا گل محمد و حافظ سعد الله و شاه

محمد مراد و شیخ محمد امان و مولوی علاؤ الدین و مولوی ضیاء الدین
شرقی
و مولوی محمد صالح و میان عبد الوهاب بیکانیری و محمد قطب الدین
و حاجی خدابخش و محمد خدابخش و محمد غوث کرت پوری و محمد غوث
صاحبزاده نبیرهٔ حضرت شیخ المشایخ شیخ کلیم الله رحمة الله علیه و
دیگر جماعهٔ کثیر اند تا کجا به تحریر برسد مریدان آنقدر اند که از احاطهٔ
علم بنده هم درگذشته اند باب دوم در اطوار و عادات عالیه
دلجوئی همه شیوهٔ آن ذات مبارک سخن کم و به نرمی فرمودن و تعظیم
همه خورد و بزرگ یکسان سر و قد بر خاستن حتی در امراض شدیده هم
فرزندان شاه ولی الله مغفور را د رانچه متصدیان سلطانی از حویلی علیحده

ساخته و حویلی را بضبط آورده بودند آنحضرت بحویلی مبارک جا دادند و

غمخواری فرمودند و حویلی مذکور را از جناب سلطانی باز بایشان دهانیدند

و باعزاز و اکرام در انجا رسانیدند اوقات گذاری بر توکل محض گاهی

از نذر و نیاز الوف حاضر و گاهی چندی فاقه مرخصان را بقدر

لیاقت موجود از یک تا صد رسانیدن معمول روزی نه که

چندی کس از سرکار آن مظهر منعم حقیقی انعام نیافته باشند

ستایش خود ناپسندیدن و از دست بستن و پشت خم نمودن

و آداب ظاهری مریدان و معتقدان بسیار ناخوش شدند و تیره

و مردی تمنای بیعت کرد بطیب خاطر پذیرفتند و فرمودند که فردا

که در عرس شریف حضرت خواجه قطب الاقطاب قدس الله تعالیٰ سره العزیز

که حاضر میشویم مراد شما بحصول می انجامد در انجا رسیده موافق وعده.

خود آن صادق القول جستجوی او فرمودند حاضر نبود مردی را سراغ

او فرستاده حاضر آوردند بعنایت تمام سرفراز بیعت فرمودند از آن

ساعت او را شوق و ذوق و مستی و حالتی که در بیان نیاید حاصل

شده دراز دیاد بود چون بمقبر شریف تشریف آوردند او را یک نفس

بے دیدن جمال باکمال قرار نبود وقتی او دست بسته پیش روآمده

استاد فرمودند که شما را شیخ مقرر کرده اید همان لحظه حالات او سلب

شد و باز بحال نیامد و در مجلس مقدم نشستن قاعده نه در نشست

و بر خسارت وراه رفتن با مریدان و آشنایان سادات با وجود قوت

جوانی بمزارات دور دست پیاده تشریف میفرمودند از ان بعد دولی

همراه لکن گاهی خود سوار و گاهی دیگری عهد کم فرمودن در صورت

فرمودن تا با ایفا بقرار بودن و ایفا نمودن با مخاطبان اکثر بلفظ

حضرت و صاحب خطاب اوقات شریفه موزع شب رو بروی مردم

تهیه خواب و بعد از رفتن مردم اکثر به بیداری و کتاب فواید الفواد را

بر سینه مبارک یا نزدیک داشتن گفتگو به بشاشت و خندات

رویی و غمخواری بحال مریدان و محبان و پرورش مریدان گریه

برای کسی که از مریدان برحمت حق پیوسته باشد التفات بامور

دنیوی مطلق نفرمودن هرچند ظل سبحانی را برآمر یدان قبول دیهات
بود قبول نفرمودند و ارشاد کردند که اگر میخواهند که ما درین شهر باشیم
بار دیگر این حرف بمیان نیاید محاسبه در امور ظاهری و باطنی همیشه
در عمل بندگان درگاه آسمان جاه درین امر تقید بامور زردی
جناب سلطانی آماده ملتمس تشریف فرمائی بقلعه مبارک شدند بنابر خلق
کریمانه التماس قرین اجابت نمودند روز دیگر قدم مبارک رنجه فرمودند
ضیافت ما حضر هم در پیش بود بعد مراجعت بسیادت پناه سید احمد
باحسن فرمودند ای سید امروز از اوقات صرف ملاقات دولتمند
نمودیم و طعام او خوردیم تدارک چه باشد سید عرض داشت که

حضرت دانا تر اند فرمودند که تدارک رفتن اینجا اینست که همین وقت بدیدن
درویشان شهر میرویم و شما طعام لذیذ کثیر پخته بعقراء تقسیم نمائید بسیار
این فرمودند و خود روان شدند و بخانه دو سه تن از اکابر شهر رفتند
و نماز مغرب در دولتخانه آمده گذاردند مذکور دیهات درین صحبت بود و
وقتی اهل غرض غبار عناد در خاطر بادشاه از طرف امیر الامرا اشرف الدوله
محمد ضابطه خان بهادر مرحوم انداختند و او در حسن اعتقاد مردی
بود بی نظیر در سعادت ازلی یکتای روزگار بود در عرس شریف
حضرت خواجه بزرگ معین الحق والدین رضی الله عنه شامیانه
زرین و سر دچراغان سیمین و سامان عرس و نقد الوف

امال

ارسال شربت میداد و بمزارات متبرکه حضرت قطب الاقطاب و سلطان

المشایخ و مخدوم نصیر الدین چراغ دهلی و سایر مزارات دهلی رسم

در اعراس سر انجام تمام میرسانید و هم وظیفه بخدام ذوی الاحترام

میداد و خدمت جمیع درویشان و اکابر شهر مثل فرزندان شاه

ولی الله مغفور و غیره بوجه احسن بتقدیم میرسانید و چند

سال قبل از وفات خود شرف بیعت بخدمت حضرت صاحب

دریافته بود و بعد از رحلت جسدش در باغ بنا کرده او که در

غوث گده است امانت داشته بعد از یک و نیم سال برآورده برده صفه

سوره حضرت خواجه قطب الاقطاب دفن کردند جسد پاکش تغیری

نیافته بود آنمرد بخلاف پدر خود با بنده درگاه هم حق نمک مرعی داشت
القصه کار بطول کشید و صلاح فوج کشی بر سر او نصب العین بندگان
سلطانی شد و دران حین نیز پادشاه بجناب کرامت مآب
رسیده شرف بخشی قدوم متبرک به قلعه مبارک درخواستند
کرم عمیم مقتضی قبول گشت بعد از صحبت داری و ضیافت ما حضر صلاح بندوبست
ملک پرسیدند آنجناب فرمودند که ما علاقه با مور دنیا نداریم بفحوای المستشار
موتمن میگویم بعد ازین ما را درین امور معاف دارند و الا از رسیدن
اینجا هم مقصد خواهم بود و صلاح بدین نمط فرمودند که سلطان
عصر تا بذات خود با مور ملک ستانی و ملک داری متوجه نشود و اختیار

محبت و شفقت نکند بند و بست. بهیچ وجه صورت نمیگیرد چه اگر امیرے
را مامور و مختار و نایب سلطنت نماید امرائے دیگر ناخوش میشوند و سر باطاعت
او نمی دهند منجر به بی پردگی بسلطان میگردد و رعب برده
نمیماند و فوج بادشاهی که محتاج بان امیر شد او را می شناسد
و تعلق شان از سلطان منقطع میگردد و در دماغ آن امیر نیز هوائے
انا و لا غیری میپیچد گاه باشد که بر سر بغی می آرد و در سلف اکثر
همچنین شده است پس اول مقدمه اینست که از صاحب بذات
خود مستعد محنت کشی گیری شوند دوم اینست که امرائی حضور از اهل
اسلام اند و معصیتی بطور خود ندارند اگر مناقشه بایکدیگر داشته باشد

واجب التنبیه نیستند و اذیت مسلمان لازمهٔ اسلام نسیت کفار

فجار ممالک عظیم را متصرف اند خصوصاً فرقه نا هنجار سکهان که مطیع

الاسلام هم نیستند و ملک را مالک شده اند و سکه

و خطبه سلطانی را هم از میان بر داشته اند همه امرا را تسلی فرمود

و در رکاب داشته تنبیه آنها باید پرداخت که فلاح دینی و دنیوی در ضمن

آنست این بفرمودند و مرخص شدند و تدارک این صحبت هم با طعام فقرا

و رفتن بخانه اکابر درویشان شهر نمودند خلق کریم بدرجه که قلوب

دوران و نزدیکان صید دام محبت گشته و غریب نوازی مشتمل

پروری بمرتبه که در حاضر شدن اهل حضور و رسیدن عرایض

در

دور افتادگان اگر از عادت مقرر پی تاخیری واقع شود خود متحیر

شدن حتی پیرا خاکروب سرکار را دو روز گذشت که حاضر نشد

عوض خود دیگری را برای سرانجام کارهای متعلقه خود میفرستاد

فرمودند که از دو روز میان پیر محمد بنظر نمی آیند خیر است بعرض

رسید پیرا بیمار است همانساعت از جا برخاستند و بکلبهٔ او تشریف

فرموده بلمعهٔ مهر عنایت از لوث کدورتش بری فرمودند و

انعامی نقد بخشیدند و به سید احمد ارشاد کردند که دوا از سرکار

برسیده باشد و بمیر حسین حکیم که از بندگان سرکار است کار تیمارداریش

مفوض داشتند و لب دربار بار بتکلمات بکشادند که میان

پیر محمد شما که از دو روز نیامدید و از فقیر در پرسش احوال شما

تاخیر واقع شد معاف خواهند فرمود این بزرگی است را چه بیان

شایان ایشان است و بس سبحان الله و بحمده آمدنی نذر و نیاز

هزارها صرف مزارات متبرکه و خدام ذوی الاکرام و محتاجین و

بر ذات خود هیچ نه و لباس فاخره از سایر معتقدان بپاس خاطر

شان و بیشتر ازان هم تقسیم و آنچه پوشیدن از آنها هم بخشیدن

مصرعه پارچه پیشوی گوکل نام خدا میرسید ث. بعرض رسید که ملبوس

خاص نمانده است فرمودند که دو روپیه را طاقه سازند و پیراهن

بسازند یاران عرض کردند که گاهی چنین پارچه لکت به بدن مبارک

استسنا نشده فرمودند که درویش را هرچه من الله برسد رد آن نمی شاید

و بطور خود برائے ذات خود اسراف نمی باید اتفاقاً شخصی همان روز پارچه های

لطیف پوشاکی عمده روزگار به نذر مبارک آورد از اجناس نذر و نیاز

با تفرقه صرف آن فی الحال اتفاق نیفتد و تحویل پذیرد اکثر اسباب

بتغلب رسیده و صریح معلوم گشته مواخذه آن مطلق نه بارها

کتب سرکار از کتابخانه گم شده و مردم اجنبی برائے فروختن بحضور آوردند

جناب مبارک شناختند و نه پرسیدند که از کجا بدست شما

آمده بهای آن داده گرفتند و علی هذا القیاس اجناس و ملبوسات

روزی یکی از باشندگان حضور پوشاک خاص با چاقو که در

کیسه مبارک بود برد بعد چندی نشان آن پیدا گشت و ثبات
این حرکت برد شد اصلا بر رویش چیزی نفرمودند بلند خان صوبه دار کشمیر
مبلغ یکهزار روپیه ارسال سید آورنده خود متصرف شد و عریضه اش
را هم بخدمت نرسانید چون بار دیگر از نوشته خان مذکور مبرهن
گشت فرمودند قسمت او بود هیچ مگوئید حاجی الحرمین الشریفین
محمد واصل مست لاوبالی از حج از راه دکهن آمده مخلص اخلاص تربیت
سه صد چهار صد روپیه را مصحوب او ارسال داشته بود آنجناب مسرت
را مجلس سماعی به پیش آمد در عین ذوق همه را بقوالان بخشیدند و
عند الملاقات احوال را بعرض رسانید حضرت صاحب به بشاشت تمام فرمودند

که بسیار بجا شد در رمضان شریف در هر روزی ارباب عبادات
را در ظلّ عاطفت مثل عید و هر شبے در افطار و تراویح سحر و شرب قند در
که امام آدرست دیگی از حفاظ از جمله بندگان آستان تهجد میخوانند
و شرب بیداری و فسرجه بعد هر تسبیحے که فی الحقیقه ترویح است و دو لعبه
اتمام شب در بیداری و قهوه گلاب و نبات با شیر جوشیده
در ضمن نفس راست کردن بین التراویح آشامیدن با
یاران شرب لبرت و هفتم در سرای عرب تشریف برده گذرانیدن
معمول و حسب عرب بمصداق حدیث شریف خیلے اعتکاف بدرگاه عالم پناه
حضرت قطب المشائخ یا سلطان المشائخ قدسنا الله تعالی

عمن سرہما العزیز معمول بود بعد از هنگامه‌ها نواحی شاه جهان آباد در مسجد
مدرسه مقرر شده و برکات این عشره اگر ده زبان باشد تقریر نمیتوان
کرد رفتن بسیر دون شهر با گروه یاران و در شهر با یک دو کس بجهت احتراز
از خودنمائی و دعوت غربا همیشه مقرون باجابت و در تشریف فرمائی
ابا نه اگرچه در هر روزی چند جا و گو مکانها بعید باشند و هر چند طعام
مضر باشد اما دل شکنی نکنند و دست در طعام بردن و دو سه
دانه برداشتن لازمه خلق و عنایت و افزایش برکت صاحب دعوت بند
و نصیحت به بیگانگان هرگز نه و به مخلصان شمول الطاف یکبار در مقام وفور
تفضل دو بار رضا تمام از کسی که در امور دارین کمال لحاظ داشته باشد

ومحتاج به پند نباشد و آنکه حاجت پند یافت و بران عمل کرد و نیز جایش

بگوشه خاطر مبارک و آنکه عمل نکرد بار دیگر نفرمودن و از دل یاد عدم

رضا و افزایشش در سلوک ظاهری نعوذ بالله منها و در امور جزوی و کلی:

اتباع سنت نبوی علیه الصلوة والسلام و به بندگان نیز درین

امر تاکید اکید در تقریر و تحریر بجواب باصواب مشورت پرسندگان بلفظ

قطعی نه چنین باید کرد بلکه باین عبارت که اصلح چنین می نماید روزی

باحسن الدین خان متخلص به بیان که از مریدان حضرت است امر ترقیم

جواب خط کسی که در ماده استصلاح عریضهٔ ارسال داشته بود با اطلاع

مضمون شد مگر خان مذکور نوشت که چنین باید کرد مسوده نظر انور گذرانیده نشده

تعزیت در مزاج مبارک راه یافت و فرمودند که ما چه کس و در کدام عرضیه ایم

که حرفی قطعی بنویسیم باید نوشت که صلاح چنین می نماید والله اعلم یک سال

آشنائی چنانکه حضرت در ابتدای تشریف آوری شهر دهلی ضعیفه سندگی

بهم رسانیده بود قریب بسفر خود از عالم فانی پسر خود را که میر کلو نام دارد

بآنجناب سپرد و او را مثل فرزندان پرورده‌اند و با وجود حرکات

جوانانه گاهی معاتب نشده‌اند و الیوم بکمال اعزاز است و آنچه میرزا جان

جانان مظهر که عمده مشائخ شهر بوده‌اند از دست روافض شهید شده‌اند

و از پسر آنها اخلاص مندان ایشان ملاحظه داشتند آنحضرت

تشریف برده نماز جنازه خوانده‌اند و در آن ایام سرداران مغلیه و

هندوستانی

هندوستانی که همه مریدان و مخلصان اند خواستند که برای

نگاهبانی به نوبت حاضر بوده باشند هرگز روا نداشتند و فرمودند که

تفویض با حق تعالی است امجاد الدوله بهادر طعام ارسال داشت از راه

فضل و کرم قبول شد روز دویم بهادر مذکور باین سعادت مباهی گشت درجهٔ

پذیرائی یافت در روز سوم هم اما روز چهارم که طعام مرسله اش

رسید فرمان رفت که ضیافت تا سه روز معمول است الحال موقوف

نمایند که درویشان بدآموز خواهند شد و از کار خواهند رفت در اینجا

میوه ولایتی تازه رسید و بطریق اتحاف برای احقر آوردند بعد از

عشا احقر رغبت بمیل نمودن آن کرد دل بی اختیار خواست که اول

حضرت صاحب ازان نوش نمایند باز لذت بکام خود داده شود همانوقت

بهنوز ارسال داشتم و از جسارت بان قلیل عذر کثیر خواستم مزاج مبارک

بسیار خوش شد بعد از چند روز چند شبد اتحاف نمودم خوش

نیامد و فرمودند که آن لطف دیگر داشت غالیه تحفه عالیه بیاران احقر

ساخته بودند دستار در دار که بهندی دوپته اش خوانند بآن

مصبوغ نموده ارسال نمودم بعد از نماز عصر دراز کشیده بودند بمجرد از

نظر گذشتن بر روی مبارک گرفتند و فرمودند که حق تعالی جزای

خیر دهاد فلانی دماغ ما را تازه کرد دستار را بسر مبارک معنبر دوپته را

بکمر شریف مشرف فرمودند بعد ازان که اقمشه بیش بها نذر گذرانیدم

انعام بمردم شد دراںچہ عابد یار خان سررشتہ اعتقاد بآنجناب درست

ساختہ ہر روز اطعمۂ لذیذہ پختہ می آورد چندی نظر بر خلوص اعتقادش

قبول افتاد انگاہ فرمودند کہ روز چیز التصدیع باید کشید او عرض کرد کہ سعادت

است ارشاد شد کہ گفتہ فقیر ہم قبول باید کرد او از کمال محبت غافل از طور

مزاج مبارک از ینمعنی دست بر نداشت بیاران فرمودند کہ عابد یار خان را

مگر عسرتے در پیش است آخر ہمچنان شد باید دید کہ چہ بے پروائی است

وچہ تنفر از لذات نفسانی لباس شریف در سواری جامہ و دستار

دو پتہ و در خانہ جبہ و کلاہ وگاہ گاہ بر کلاہ شملہ ہم و در سرما فرغل و دو شالہ

در اداین سیفی و کٹار و گپتی ہم با خود می داشتند در خورد و نوش

پان وقرنفل وبن وقهوه وشربت وگلاب وبیدمشک وقهوه گلاب ونبات
بیشتر مرغوب وباوجود رسیدن اطعمه لذیذه خوراک خاص مساوی
درویشان وتقسیم اطعمه بمهمانان که همیشه در درویشان مقرری بود گفتگو
باهرکسی موافق طور او باعالم از علم وباسپاهی از سپاهگری
وبامجوس از کیمیا وقس علی هذا الا درویشان بیگانه از درویشی نه واز
بحث نفرت گوعلی باشد مصرع یار ما چون آب در هر رنگ شامل میشود. اظهار درویشی
وگفتگوی از مسئله وحدت وجود سخت ناخوش طبیعت وارشاد مبارک آنکه
این امر حالی است نه قالی من عرف ربه فقد کل لسانه ذات مبارک کریم
ورحیم وجواد وشجاع ومتواضع وعاقل وعاشق وخوش صورت
خوش سیرت

وخوش سیرت وخندان رو ودلکش نگاه ونرم گو وخوش سخن وخوش
تقریر وجاذب القلوب وغمخوار ودل ده وحریف وظریف ومتین ومستقل
وهمه دان وهمه بین وصادق القول وقانع ومتوکل ودیر دل وکوچک
دل وبامروت وحیا ووفا ودلجو وشهنشاه با تمام مکنت ومعزز وسراپا
انکسار اوصاف جمیله اش از دو جهان ادا نمیشود چه جای خامه دو زبان
واطوار گزیده اش بصد داستان در نگنجد چه محل چنین فقره این سکینه بیان
مثنوی سراپا حسن در عالم یگانه . ندیده مثل او چشم زمانه ..
بصورت آفتاب عالم افروز . ملک از وی بسیرت بهره اندوز .
در درج آمد اوصاف حمیده . بر دشت ختم اخلاق گزیده .

به بی رنگی عجب رنگین مزاجی • به بی پروائی الفت امتزاجی

دلش گنجینهٔ اسرار قدسی • رخش آئینهٔ انوار قدسی

هدایت لمعهٔ نورِ چراغش • ولایت نکهتِ ریحانِ باغش

بشهرِ عقل میرِ خاندانی • به بزمِ عشق شمع دودمانی

عجائب هدیه از مخزن غیب • بغایت تحفه از کنز لاریب

بانسانی نشان از شان عیبش • بخواند فیض قدس انسان غیبش

دلش از دام نفسانی رمیده • بانس الله جانش آرمیده

نسیمِ خلق او هر جا وزیده • ز خاک تیره آنجا گل دمیده

شعاعِ مهر برتی از جلالش • فروغ ماه نوری از جمالش

مروت را بہ بخشش عہد و پیمان ۔ حیا بر طینتش آورده ایمان

بجرات رستمش شاگرد خامی ۔ بجودش حاتم طائی غلامی

قناعت مسند آرای ز صدرش ۔ توکّل تکیه گاهی عز و قدرش

نسیم خنده صبح جبینش ۔ اثر نگذاشت از خاشاک چینش

زبانش را بلاغت هم زبانی ۔ لبش را با تبسم هم عنانی

نگه در سینه گلریز تجلّی ۔ سخن در دل دُر افشان تسلّی

ز تقریرش سخن یک سلک گوهر ۔ بیانش را لطافت ناز پرور

ادا فهمی ظریفی نکته دانی ۔ فصاحت ترجمانی خوش زبانی

عجب کوچک دلی با پُر دلیها ۔ عزیزی با معلی منزلیها

تواضع خوی دلجوئیش عادت • برائے خلق رنج خود عبادت

بہ تمکین کوہ واندر علم دریا • برحمت ابر در رفعت ثریا

بعظم بادشاہی لاوما لے • بملک ہستیش بس قدر عالی

مثنوی کمالات آن خاص رب الجلیل • کثیر و سخن را بضاعت قلیل

کجا بار در حضرت عز تش • چہ کار آید اینجا ز عقل دلیل

عبارت از اوصاف او قاصر است • چہ قوت کند صرف طبع علیل

باو چون توان زد دم دوستی • عزیزی کہ باشد خدا را خلیل

نظام از مقامش چہ جوید نشان • مگر او شود خود سوی خود دلیل

افاض اللہ تعالیٰ بصفاتہ و انعمنا بنعمائہ بافضالہ و عنایاتہ

بارہم

باب سوم در کرامات اصحاب العبادات و خرق عادات عالیه اظهار کرامات

از وی ستره الجناب بس دور و همیشه اخفای حال خود منظور صید و ران نمیخواست

لکن بفحوای الاناء یترشح بما فیه خرق عادات از احاطه تحریر افزون

است و هر یکی از بزرگان را حسب معامله خود جدا حسب المعلوم

و بندگان آن گل گلشن ولایت هزاران آنچه معلوم راقم الحروف

است مرقوم می سازد در آنچه مولانا نور محمد سلمه الله تعالی بدامان عاطفت

به پیوستند ارشاد شد که خلق را با شما کارها خواهد افتاد و ایشان متعجب

ماندند که من مرد پنجابی درویشی و اکثری به ازمن سلسله توسل با آنجناب والا

مستحکم دارند مرتبه کار ما من چگونه میسر شد آخر همچنان شد که

فرموده بودند وامروز از ایشان و مریدان ایشان خرق عادات و تصرفات
جاریست و همانطور میخواست چنانچه بار ها بحضور بنده شاره است که هرچه
در دل کسی آمد ایشان بطوری از زبان شریف انرا ادا فرمودند و
با بنده همیشه اینمعنی در پیش میباشد مولوی غلام حسین مرحوم
که یکی از مریدان ایشان که مسکن او زیاده بر صد کروه از اقامت
گاه ایشان است برجای خود برحمت حق پیوست مردم ایشان را بر نماز
جنازه حاضر دیدند و همچنین بسیار است روزی در مجلس حضرت صاحب
مثنوی مولانا روم قدس الله تعالی سره العزیز مذکور میشد و مقام
این بود که کیف مدالظل لسان اولیاست چون این معنی تعلق بدیدارد

و از شنیدن ذهن نشین نمیشود و علمای زمرهٔ بندگان که حاضر بودند

شرح آن ملکر زمیخواستند اخر الامر حضرت صاحب ناچار ستاده

فرمودند که بچشم ببینید همه را حالتی پیدا شد که سوای

مد النظر چیزی بنظر نیامد و ست و بیخود غلطیدن و از شفقت

دست افشاندن و پا کوفتن و بیتابی ها نمودن لاحق حال ایشان گشت

صوفی یار محمد را که مرید مولوی زین الدین بود و آن بزرگ در شهر

کهنه پیر شهرگشتی فیروز آباد که سر راه درگاه مبارک حضرت سلطان المشایخ

نظام الملة والدین رضی الله تعالی عنه است سکونت داشت هرگاه

جناب مبارک عزم بحصول سعادت زیارت میفرمودند از راه خلق کریمانه

و تواضع نجانه آن بزرگ نیز گاه گاهی تشریف ارزانی میداشتند
چون آن مرد ازین جهان فانی در گذشت پاس اخلاص بمصداق حدیث
شریف الود یتوارث چنانچه عادت مبارک است همان طور با صوفی
مذکور نیز جاری داشتند وقتی صوفی بیمار شد مرض آن القدر
شدت کرد که صاحب فراش شد و طاقت حرکت نماند شبی
قریب صبح در حالت بیداری دید که حضرت صاحب قدم رنجه فرمودند
صوفی صاحب را طاقت تعظیم و فرود آمدن از سریر نشد با دارتقیها
عذر خواست حضرت صاحب ببالینش نشستند و فرمودند که خاطر
خود جمع دار انشاء الله تعالی شفا است این فرمودند و مرخص شدند

در حال

در حال صوفی در خود طاقت برخاستن یافت و برای اقتضای حاجت بی اعانت
غیری برخاست و دید که در حجره را از اندرون زنجیر است و بعد از برآمدن
در بیرون را نیز همچنان یافت و در یک عرصهٔ قلیل در خود کمال صحت
و طاقت ملاحظه نمود همان وقت بر ڈولی سوار شده بعالی حضرت حاضر شد
جناب مبارک مشغول درس بودند خواست که این وارد خود را باز گوید
پیش از آنکه لبش بجنبش آید متبسم شده فرمودند ای صوفی اینها خیالات
شما است و باشاره منع بیان نمودند صوفی مذکور بشرف بیعت خود را مشرف
ساخت و از اولیا زمانه گشت الیوم از صاحبان کرامت است همین که
چشم می بندد از امور غیب مکشوف او میشود کشف تندی دارد

پیرزادهٔ نوجوان منزلش قریب چهل گروه از دهلی میان دو آب یعنی جمن و
کنگ می ماند آرزو داشت که جناب عالی بمکانش کرم فرمایند
و همانجا سعادت ملازمت حاصل کند و پیرزادگیش مانع حرکت
در رسیدن دهلی بود روزی می بیند که حضرت صاحب تشریف
می آرند و این دیده استقبال میکند و تا دیری صحبت بمیان ماند
بعد از برخاستن تا دیری حضرت صاحب با مردم شکر
حضرت صاحب بجا می آورد که از ان راه دور برمن بلطف نوازش فرمودند
مردم میگفتند که حضرت صاحب اصلا از دهلی حرکت نفرمودند چون این را شنید
بی اختیار دوید بخدمت تشریف رسید و بر قدم مبارک افتاد بیهوش

ازانکه زبان ماجرا کشاید فرمودند که خیالات شما است و یکگوشهٔ چشم ما نیز

تقریر آن شنید القصه سومی اسیه سعادت بیعت دریافت درچند

روز بمقامی رسید که در استیلای حالت اعضای او از هم جدا

میشد شرف خلافت یافته بسرزمین شرق مرخص شد الیوم در آنجا

صاحب ارشاد و مستغرق مسئله توحید است قاضی انور محمد ساکن

سونی پت بمرض دق گرفتار شد و این را عرصهٔ هفت ماه کشید

کارشش به ذبول انجامید قطع امید از حیات نموده بعزم آنکه

جان در پیش آن جان جهان نیان و جان بخش عالمیان فدا

سازد و نقد زنگاه شریف بهای گوهر جان یابد بر دولی شخص الخفیف

خود را انداخت زیر قدم مبارک رسانیده مجبر د معاینه حالتش بحر
تر حشم بموج آمد و او را در غسل کشیدند همان وقت چنان شفا و طاقت
یافت که گویا اصلا مریض نبود انشفا بخشش سقیمان ازان روز تا سفت
ماه بخاری خفیف در بدن سراپا جان خود داشتند **بیت**

تو جان عالمی و فدائی تو جان ما ٭ قربان خاکپائی تو روح روان ما ٭

ده تن از قوم افغان که اطلاق عشره مبشره جهنم بانها توان کرد
کاردهای تیز آهنی را تیز کرده از نیام کشیده در کوچه می گشتند
علانیه میگفتند که خون این بدبختی را میریزیم ملازمان اطلاع انمعنی بجناب
مبارک نمودند و عرض کردند که درین ایام تنها بیرون آمدن مناسب نمی بینیم

ارشاد

ارشاد شد که ما تابعِ رضای الهی ام احتیاط جان خود شیوهٔ ما نیست تا آنکه
در عرس شریف حضرت خواجه قطب الاقطاب قدسنا الله تعالی بسره
الاقدس پیش آمد درانجا حضرت صاحب با مریدان تشریف فرما شدند
و آن ده کس بر دیوار قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه که بلندتر
برابر قد آدم است سوار شده کاردها برهنه در دست گرفته نشستند
و یاران حضرت صاحب را وجد شروع گردید آنها با آواز بلند گفتند که
ببینید مریدان این بدعتی چه رقعه‌ها میکنند سید بدیع الدین که یکی
از مریدان معزز آنجناب اند عرض کردند که تغافل تا یکی خفت ما مردم
یکطرف خللها در ذوق میشود حضرت صاحب نگاهی بطرف آنها فرمودند

انها بیهوشش افتاده در رقص و حالت آمدند و سر بر قدم مبارک نهاده
مشرف به بیعت شدند و کارد تیز آهنی ایشان تیر آهنی بر دل ایشان شد
بیت نگاهت دشمنان را دوست کرده • اثرها در رگ و در پوست کرده •
بیت که آری خلیلے ز بتخانه • کنی آشنائی ز بیگانه • و همچنین دو اد بار شتر
به درگاه شریف حضرت محبوب الهی رضی الله تعالی عنه با لباس و سلاح مکلف
او باشانه در زمان وجد یاران آمدند دران وقت مولانا عبد الله عاشق
معشوق امین را حالتی عظیم بود آن یکے در گوش دیگری گفت که ببین
لوچه های این چه رقص دارند آنجناب نگاهی تند در انها دیدند •
بیتاب شده در رقص و حالت آمدند و تمام لباس و سلاح خود بقوالان

بخشیدند و بر پای مبارک سر نهاده التماس بیعت نمودند آنجناب
فرمودند که چه میخواهید از بیعت آنکه توجه های او بر قصد آنها زار زار گریستند
عذر تقصیر خود خواستند بصدق دل عز بیعت دریافتند حضرت صاحب
ده دینار بقوالان بخشیده لباس و اسلحه شان واپس دهانیدند بیت
ای برتر از سپهر و مه و مهر جای تو • گردن کشان مسخر تیر نگاه تو • لبسنی میان
نام افغانی در شرارت پیشگی مشهور معروف بود روزی در عرس حضرت محبوب الٰهی
بر قوالان شادیان احتساب کرد و یکی را از خدام ذوی الاحترام آن آستان عالی
سیلی زد و هنگامه در آنجه افتاد حضرت صاحب در مسجد نظامی جلوس میمنت
مانوس ارزانی داشتند کسی این حال را بعرض مبارک رسانید فرمودند

که ما بیرون آئیم کسی ما را نماید که نسبتی میان کدام است این گفته بیرون
آمدند یکی باشاره بحضرت صاحب نمود که نسبی میان این بشر است الحاصل
بنظر تیز بسوی او دیدند و او را تغیر حالت شد و بوجد آمد و گفت بلی
دانستم این تصرف حضرت صاحب است و دوید و بر قدم مبارک افتاد و
تائب و معتذر به بیعت شد و خادمی را که زده بود دست دنیار داد و عذرها
خواست روزی آنحضرت در مدرسه بر صفحه خانقاه زینت آرا بودند افغانی کارد
در دست مدعیانه درآمد و بعد از سلام علیک پرسید که مولوی صاحب شما که باین
فضیلت مرتکب سماع هستند از چه راه است فرمودند که تقصیر داریم شما دعای
خیر کنید ناگاه او کارد بر آنحضرت انداخت یکی از خدام ذوی الاحترام حضرت

مجبور الٰهی

محبوب الٰہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ که از جمله مریدان سرکار بود دستش گرفت باد فرمودند
که دست این بگذار و سر مبارک در پیش انداختند و گفتند که ما حاضریم
بہر چہ در خاطر شما است بکنید او در آنوقت شرمنده شده بدر رفت
پگاه آنحضرت بدولت در حویلی مبارک تشریف داشتند و تختہ دروازه
اندرون زنجیر داشت دیدند که بشدت در را میگوید حکم بکشادن در فیض
شد ہمان بدبخت با دو کس دیگر درآمد بمجرد دیدنش بتعظیم برخاستند
و پرسیدند که صاحب بخیر و عافیت آنحرف از زبان در بار برآمده بود که ہر سہ
متغیر الحال شده دست و پای خود بر سنگہای فرش حویلی خوب شکستند
و عذر خواستند و التماس بیعت نمودند عفو تقصیر شد لکن شرف بیعت

نصیب آنها نگشت مردی از علاقه داران یکے از مشایخ شهر برای تجسس
احوال خلوت سماع اختیار بیعت منافقانه کرد تا باین تقریب داخل صحبت بوده
احوال هر روزه بان شیخ ظاهر نماید مدتے مشغول باین کار بود و چنیکه حالت
بریاران میشود زیر لب میخندید یاران ازین معنی آگاه شده بجناب مبارک
معروض داشتند بمقتضای حیا خیلے بتغافل میگذرانیدند تا آنکه عرس شریف
حضرت قبلة الکاملین نظام الملة والدین رضی الله عنه والد شریف حضرت صاحب
رسید سیادت پناه میر بدیع الدین عرض کرد که امروز روز فواید
بندگانست و از دست این مرد قلوب متاذی شده از ذوق باز خواهند ماند
بمدارای یکے کار بسیاری ضایع میشود آخر ف را بذیرافسر مودند

لکن باز ہم کار بمروت نمودند کہ خود بدولت برای وضو بیرون تشریف فرمودند
و بمولانا نور محمد مد ظلہ اشارہ کردند کہ خبر اینکس خواہند گرفت چون
سماع شروع شد و او ہمان حرکات خود آغاز کرد مولانا نور محمد بنگاہے
موثر در وی دیدند او در رقص و حالت آمدہ بقوالان گفت کہ ہان این غزل
بخوانید مصرعہ اَحِنَّ شَوقاً اِلیٰ دِیَارٍ لَقِیتَ فِیھَا جَمَالَ سَلمیٰ ؁ چون دہلہا
از وے پردرد بود محافظت او نکرد داعضائے او از فرش سنگی طرقہ خدمتگارے
دیدند کارش بمرتبہ رسید کہ نبضہا ساقط شد میر حسین حکیم دست
بہ نبض نہادہ گفت کہ فوت شد مردم دویدہ حال را بحضور پرنور ظاہر نمودند
آنحضرت چون خضر بہ آبحیات عنایت جلد رسیدہ فرمودند کہ خیریت است

نمرده است گلاب بدست مبارک بر رویش زدند و عرق بید مشک بگلویش

چکانیدند بحال آمد و عرض کرد یا حضرت با من این چه کردید که نگذاشتید

تا درین حال می مردم و شهید عشق میشدم میر بدیع الدین که با همه متانت

خالی از ظرافت نیست گفت خوب اعمالی که داشتید که باین دولت میرسید

القصه او بیعت بصداقت کرد و بشیخ قدیم خود رفته اینحال باز گفت او

پاسخش داد که تو هم مسحور شدی پس این مرد ناگفتنی چند نذر

او کرده قطع کلی از و نمود یکی از اهل کمال دعوی داشت که حضرت صاحب در وی تصرف

نتوانند کرد اگرچه مزاج مبارک ازین کارها بسی برکنار بود آنوقت شاید

امر الهی چنین بشد که متوجه تصرف شدند و لنگر استقلال مستحکم انداخت

آخرالامر

آخرالامر خون از هر دو چشم و سوراخهای بینی و گوش و ناخن های دست و پای
او جاری شد و بیهوش افتاد و نادم و تائب گشته غاشیه ارادت بر دوش
گرفت بیت این نگاهی است که از سطح فلک درگذرد . بپردهٔ دل چه بود پردهٔ
افلاک درد . شخصی از متوطنان پنجاب پیش احقر نقل کرد که درانچه وارد
شاهجهان آباد شدم شوق ملازمت قبله عالمیان مخزن جهان و جهانیان دامن
دل مرا کشید رو بآستان عالیشان نهادم و آن روزهای بود که بدعتیان
مرزا جانجانان مظهر رحمة الله علیه شهید کرده بودند از زیر درخت بر استاده
بودم امیری دیدم که میگفت که یکی را از پیشوایان سنیه بقتل رسانیدم
دانیکه اعظم همه است باقی است زود است که کار این هم تمام می نمایم

چه کنم که مریدان بسیار گرد پیش این میباشند تنها نمی یابم چون این سخن

شنیدیم مراغم بسیاری در گرفت بحضرت مبارک رسیدیم چیندانی

فرحت ملازمت مبدل بملال و افسردگی چهره شد متحیر که اگر حال را باز گوییم در

اول ملازمت چه مناسب و اگر نگوییم عدم اطلاع موجب قباحت درین تردد

من خود بزبان مبارک فرمودند که فلانی از حرف زیر درخت بر متردد مشوق

تعالی حافظ و ناصرست خاطر جمع شد و اعتقاد از دیاد یافت در انچه مولوی

محمد فاخر از عربستان برگشت اظهار تشرع بیرون از حد اختیار

نمود و منع چراغان بر مزارات میکرد و قبور بلی وارثان که بلند میدید

برمی انداخت و حصول داران برای این کار باد میگشتند حال انکه در حرمین

شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً همیشه قنادیل زجاجی روشن و مقبره‌ها چراغان

منور می‌باشد و در مولود شریف و شب بست و هفتم رجب المرجب و برات هم

رمضان المبارک چراغان بسیار بر سطح و جدار کوچه و بازار میشود و قبور

زیاده بر قدم آدم که در هندوستان بدینسان کجا بلندی باشد

چنانچه قبور شیخ شاذلی و شیخ صندل در مخا و قبر عیدروس در عدن اند

مزار زیلعی در لحیه و مزار خواجه عثمان هارونی در مکه معظمه رضی الله عنهم اجمعین

و بنده این همه بچشم خود دیده است القصه چون مولوی مذکور باز اراده حرمین

شریفین کرد حضرت صاحب فرمودند ازین طوریکه ایشان اختیار کرده اند نمی دانم

که دیگر بر روضه مطهره رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم

تواند رسید چون مولوی مذکور در بندر سورت بر جهاز نشست صدمه

باد نامراد آنجهاز را بر جعبت تهقری در بنگاله برد و از انجا که مولوی بار دیگر از

راه بر عازم شد در بلدهٔ برهان پور رسیده برحمت حق پیوست در ابتدای

تشریف فرمای آنجناب بشاهجهان آباد میان محمدی نیز بحضرت

شیخ شیوخنا شیخ کلیم الله رحمة الله علیه وارضاه عنا مستفیض بیعت

شدند و حالی پیدا کرد و آخر هوای پسر زادگیش بسر پیچید

بردش خود نمائی قدم نهاد حضرت ما فرمودند که باین رویه که این

بزرگ زاده اختیار نمود خدا حافظش در حیدآباد العزیز الوجود بر و ضه

جنت شتافت سیدی او باش وضع بیگانه از ادام اخلاصی

بحالی از

بعالیخدمت بهم رسانید و بر غبتش بتقدیم احکام الهی فایده بخشید و ظیفه
باو فرمودند که دلش را از انچه نمی باید بر گرداند آنچه میشاید مایل سازد هر گاه
او فایض خدمت میشد از و استفسار خواندن آن میفرمودند او عرض
میکرد که نمیدانم چیست که هر چند دل خود را با نطرف می آرم متوجه نمیشود
اتفاق خواندن آن هرگز نمی افتد فرمودند میترسم که این
را چه پیش آمد نیست که توفیق خواندن این دعا نمی یابد آخر در
همان اثنا به تهمتی گرفتار شد و شربت شهادت چشید آن نگونسار
دو سه روز از الم واقعه او رغبت با کل و شرب نمودند سحری بدرگاه
آسمان جاه حضرت محبوب الهی رضی الله تعالی عنه مجلس عرس منزین

وسماع گرم بود نوجوانی رشیں حالتی قوی داشت قوالان بحسب ضرورت
ساکت ماندند جان آنمرد از قالب بر آمد چون بنضش دیدند حرکت نداشت
پدر پیشش گریان و دست بر سر و زنان پیش حضرت صاحب آورده
افگن و گفت که یک پسر داشتم حالت او چنین شد غیر از این چاره کار
ندانستم که بدامان عنایت شما نذر کردم بعد از این شما دانید آنحضرت
تسلی او کردند و فرمودند که این زنده است خاطرت را جمع دار
و قوالان بیتی که حالت آن جوان بران بود اذن دادند بمجرد شنیدن
حرکتی در وی پیدا آمد غلطیدن گرفت جناب مبارک گاهی توجه بسر او
میداشتند و گاهی باو تکلم میفرمودند تا بحال آمد و داخل

غلامان شد مرتبۂ فنافی الرسول که حق تعالیٰ باںجناب عطا فرمود؟

ظاہر و باہر و بری از شرح و بیان فرمودند که در اوایل احوال

ہر که اسم مبارک آں حبیب خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ وسلم

بر زبان می آورد غیرت عشق مرا بر آن میداشت که سرش برم و حب

آل رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ وسلم و سادات کرام

جزو طینت حیز طویت مولوی مکرم مرحوم احتساب پیشه خود داشت

و اذیت بصوفیان عظام دارباب سماع میرساند لیکن بحبیه رضیه حب

سادات غازۂ چہرۂ ایمانش بود در الخه مذکور احتسابش در محفل گرامی

بمیان آمد کسی ازین خصلت نیکش ہم تنائی کرد خورسندی بخاطر

شریف و بشاشت در روی مبارک آمد و فرمودند اگر چنین است مردی

خوب است درین اثنا مجلس عرس مهیا بود حضرت صاحب با جماعهٔ مریدان

دران محفل تشریف داشتند و مولوی مذکور ارادهٔ احتساب کرد مردم عرض

کردند که مولوی مکرم همین است چون نزدیک رسید زخمهٔ نگاهی بر تار

جانش بر زدند که نغمهٔ عشق بی اختیار از جانش بر آمد و رگ و ریش

چون رباب در شور آمد و قدش همچو چنگ در بندگی خم گشت و شامل

از حلقه بگوشان شد و مستفید بیعت گردید چون العزیز دلها

حالت عشق و ولوله درین جناب بهم رسانید احقر را ازین جهت نسبت

محبت با او بار چه اتمم شد پاره از نقلها عاشقانه و الهانه و رندانه اش

هنوزم

میشویسم کلاه کج می نهاده در عالم ذوق خرامان وجهان راه میرفت و نظر

چون بر چهره مبارک حضرت صاحب می افتاد نعره های بیتابانه میزد و گاهی

میگفت که ای یاران به بینید قصاب و رهزن ها همین است حضرت صاحب

تبسم کنان از سر او میگذشتند و این تبسم دشنه دیگر برای قتل او بود

حضرت صاحب را یاران بسیار اند لیکن ملکرم ها سم عجب شهید است

پسرش مرد حضرت صاحب بتعزیت شرف قدم بخشیدند گفت

عجب تماشائیست خود میکشند و باز بتعزیت می آیند و حضرت صاحب

هم با او نقشی سفیر مودند چون نسبت عشقش بدرجه در گرفت که از دکور

علم لقفور شد حضرت صاحب مبتدی را باو سپردند که از میزان ما

آخر تحصیل باین درس دهید حیران ماند که آیا از فرمان چگونه در ردد
و اوقات سراسر ذوق را صرف تعلیم و تدریس نمودن هم خیلی
شاق دیده ناگزیر ددست روز در درس میزان گفت ددر مدرسه
نحوی میخواند که ضرب زید عمرا شاگردش پرسید که زید عمرو را
بکدام گناه زد مولوی که بیزار نشسته بود گفت که زید و عمرو و فلان
و فلان و من و تو نیز و جزو کتاب را برزوی شاگرد خود بر زمین
زد و ناله و فریاد و حالت ذوق آغاز کرد مردم همانساعت بخبر صاحب
این خبر رسانیدند خود بدولت خنده ها کردند و فرمودند مولوی را کشیده
بیارند بموجب امر بعمل آمد ارشاد شد که مولوی اینچه حالت است.

گفت بس بس دو سه روز انقیاد حکم شما کردم و سوهانی بر روح کشیدیم
حالا اگر مرا بکشید تدریس قبولم نیست حضرت صاحب باز لب به تبسم آشنا
فرموده گفتند که مولوی معذور است تا چند سال مأمور شغلی
نفرموده بودند این حالت او محض تباشیر نگاه شریف و ظل لطیف بود
درین ضمن بتقریب ملاقات سید محمد خان داروغه توپ خانه که آشنای
قدیم و محب صمیمش بود باله آباد رسیده بود و تصرف غریبی هم نسبت
بخان مذکور از مولوی ظاهر شده بود آن اینست که در جنگی
زخم گوله تفنگ بر پستان چپ خان مذکور رسید سوراخ
فراخی شده بود چون جراحت قریب بقلب که رئیس الاعضا است

بود مردم امید به شدن نداشتند و جراحان داغ بسیار موافق فایده
تجویز کردند مولوی فرید یاد کرد که اگر بجان این آسیبی رسد شمارا
بکشم والا هر چه من بگویم بکنید پرسیدند که رای شما بر
چیست گفت شیشه های بیدمشک بیارید و در ابریقی کرده از لوله
آن در زخم بریزید مردم گفتند که چه حکمت تازه است خلاف
قیاس و ما گاهی این علاج ها را ندیده ایم گفت نه بلکه موافق قیاس
است که قلت خود گرم است و از زخم حرارتش افزوده بیدمشک
معتدل و مقوی است همین مفید و گرمی مضر است سید احمد خان چون
اعتقاد بمولوی داشت گفت هر چه ایشان میگویند باید کرد و سوای آن

آن هم هرگز راه نبایدرفت آخر شیشہ ہای بسیار شکنبر خمش ریختند

و در فرصت قلیل بہ بست القصہ در انجا مجلس سماع گرم گشت و مولوی

را حالت ذوق روداد و قاضی آنجا گفت این مرد چہ سرین میجنباند شب

قاضی بر سر بر خوابیدہ بود کہ صورت مثالی حضرت صاحب پیدا شدہ اورا بر

زمین زد و گفت کہ با مریدان ما ہیچ مسخر ہا میگوئی و در سر نشیش دنبلی

شارید بر آمد کہ بیقرار کرد آخر الامر بخدمت مولوی صاحب رسیدہ

عذرخواست و بدعای ایشان بہ شد و دوصد دینار با کم زیاد برای

سماع پیش آورد در آنچہ حضرت صاحب را نصیب اعدا ہا ضعف

عارض شدہ بود و خانقاہیان آنرا باسہال غلط کردہ دواہای

قابض تجویز نمودند کار بجائے رسیده بود که ناخنهائے شریف رنگ

ابروی وسمه دار بهم رسانیده بود و محشر عظیم بر سر غلامان برپا شده

مولوی مثل دیوانگان میگشت احقر راهم حالتی بود که تا شش روز

ازین غم هیچ نخورده بودم چون حضرت صاحب شفا یافتند و با هوش

آمدیم بنده در آنحالت عهد کرده بود که گرد مولوی بگردم چنانچه ایشان

را همچون مرکز در میان در نشانده مثل پرکار گرد گشتم غفر الله له ارادت

مردم با نجناب بالمشاهده کرامت یا باشاره عالم ارواح شد حاجی احمد

در رویا صورت آنجناب در مجلس سرور کائنات صلی الله علیه و

واله وصحبه وسلم دیده از انحضرت مامور بیعت حضرت صاحب شده از

مدینه شریف بدہلی تشریف آمد و حاجی خدابخش که شیخ وقت بودند

مُریدان داشت و فقیه بی نظیر و متقی بے بدل بود با حضرت صاحب اول

ربط اخلاص بهم رسانیده و از آنجناب بیعت کرد الحال بار بحرمین شریفین زاده‌ما

الله تعالی قدرًا و تعظیماً رفته و شاه ظهور الله مرید شاه عبد الستار با

وجود کمال آنجناب با آنحضرت پیوست از اولیای مکمل شد احقر را هم حق صحبت

آن مرد بزرگ بر ذمه است بعد وفاتش مذکورش در محفل مبارک بر آمد

فرمودند شاه ظهور الله خوش حال اند همین وقت درینجا می گشتند و قیس

هذا علی ذلک و غرائب احوال هر یکے از مریدان حضرت صاحب

چنانست که برای آن کتابے علیحده می باید بن مات غفر الله له

دین عاشش بارک الله له و بعضی از خرق عادات و تصرفات

آنحضرت که بنسبت باین کمترین غلامان ایشان صورت وقوع یافته

رقم پذیر میشود و در آنکه این عاصی را خیال حق جوئی بسر گرفت و

با درویشان و مشایخ مشاهیر شهر دهلی رجوع آورد و غیر از فراش

اشتغال چیزی نیافت و لبریزی ساغر دل بباده نگاه از هیچ کس ندیده و شهره

آنحضرت از ماه تا بماهی رسیده و حالت ذوقی طلاب آنجناب مشاهده نموده

اعتقاد تمام بهم رسانیده افتخار اندوز بیعت شد در تغیر حالت که بعید از

استقلال است و مسئله وحدت وجود که کجا خالق و کجا مخلوق متحیر بماند

آنجناب بشرف باطن مشرف این خطره شده وقتی تنها بسوی بنده تشریف

آوردند

آوردند بنده ایشان را دیده از جا برخواست برابر استاده هر دو دست غلام

را بدست های مبارک گرفته بدین نوع که انگشت های شریف با کف دست های

بنده پیوسته و تبسم کنان نگاهی بطرف بنده فرمودند گویا شرابی بود که در

جام دل من ریختند و آتشی بود که در سینه انداختند و پنجه گویا بدل رسید

آنرا از جا بر کندند و تا در گلو آوردند دانستم الحال جانم بر می آید و طناب استقلال

بریده مست و بیهوش افتادم آنحضرت علی الفور باز گشتند و این را عرصهٔ آنی

گشته و تا دیری بیهوش بودم همین که بخود آمدم ذوق و شوق از درجه

تقریر و تحریر بیرون بود و جوی اشک از دیده روانی میکرد و آدم و وحش

و طیر و نباتات و جمادات از جز تا کل هر چه میدیدم یکی بنظر می آمد و ذکر دل

جاری وخواب خور از من رفته بود و هر که با کل و شرب ولباس و هر کاری که

مشغول میشد بدل میگفتم که این چرا اوقات خود ضائع میکند بعد از مدتها

به افاقتم آوردند تا مجذوب نشوم و این هر دو عقده مشکل بعنایت

ایشان در یکدم حل شد و هم در آن ایام بدلم رسید که مطالع فتوح الغیب نمایم

و بے حکم مناسب ندیدم و از هیبت ایشان جرات عرض نداشتم چنانچه

همیشه از فرط ادب اقدام بکلام رو به ام نیست و درین امر متفکر بودم

آنجناب خود فرمودند که مطالعه فتح الغیب درین ایام بهتر می نماید کتاب

مذکور نزد حافظ غلام حسین است از و بگیرند پس همچنان کردم وقتی در

ایام لشکر کسی مشغولی گم شده بود فوراً ارقام فرمودند که درین روزها

ندانم که از ما چه تقصیر سر زده شده است که کم یاد میکنی هم در آن سفر پی شقه جات

رقم زدند که در این ایام محافظت خود بسیار باید کرد در این رشته خاص تا کید

اکید بود و بر این اکتفا نکرده مولانا عبدالله سلمه الله تعالی را تعین

فرمودند که با حقیر تاکید فرمایند و خود هم حافظ باشند روزی

بسیر باغ رفته بودیم مردی را دیدیم که با چشم وحشی از طرفیکه مردم ایستاده

بودند قطع نموده از دیواری که زینه بآنطرف بنود خواست که بالا بیاید چون طور او

بدین نمط بنظر در آمد به نخشیان و رساله داران بقید گفتم که کسی این

را بر ساله خود نگاه ندارند او سیکی از رساله داران الحاح تمام کرد و حالت

پریشانی خود ظاهر ساخت و گفت مرا از گرسنگی حواس درست نبود از آن جهت

راه فراموش کرده بودم ایشان را خدا داد اند چه در خاطر گذشت و گرنه من تقصیری
ندارم او بحالش ترحم نموده ازین پرده داشته نگاه داشت و شنیدم که
حضرت صاحب از راه عنایت چند روز بسیار متفکر ماندند چنانکه روزی
از بیقراری برگشتند و خاموش بودند و با کسی حرفی نفرمودند و چهره مبارک
غمگین بود ناگاه از زبان مبارک برآمد که بلای عظیم رسیده بود الحمد الله
که بخیر گذشت و بر یکی از یاران ما افتاد در ینجا چنین روداد که بعد
از عشا که از خیمه دیوانخانه بیرون بعد فراغ از کارهای دنیوی برخاستم
معمول بود شبی بخلوتخانه بر رفتم و همانجا خوابم در گرفت بعد از نماز صبح
دیدم که خوابم در کمال غلبه میکند و بوظیفه و مشغولی نمیگذارد هر گاه غنودگی می آمد
دیدم

دیدم که امروز خونی در انجا ریخته میشود چند بار چنین شد آخر خوابم نبرد

اسلحه که بشب نزدیک میماند تحویلداران بردند آنمرد خداداد که از چوکی داران

گرد سراچه ها گذشت و تا بمن رسید شمشیر از نیام برکشید

محمد پناه خان استاد زادهٔ من که مرید و از مشمولان عنایت خاص

حضرت صاحب است بی سلاح نشسته بود برای گرفتن او دوید و از شمشیر

زد هر دو دست محمد پناه خان مجروح گشت و این بود که حضرت صاحب

ازان خبر داده بودند آخر مردم در رسیدند و او را کشتند

و از رفیق دوم او معلوم شد که یکی از اعدا این او را زری داده باین

کار تعیین کرده بود محمد پناه خان را ازان روز بدیوانی خود سرفراز نمودم

وَالیٰ یَومِ یُبعثون الله تعالی باعتبار و اعتماد بعلاقه دیوانی و امور

ملکی سرفراز اند و این ماجرا امروز که مرقوم این نسخه میشود سیزده سال

گذشت در انچه حضرت صاحب نصیب اعدا البعد از کشیدن مرض عریضه

نفیسه بودند معجون طلا ساخته ارسال داشته بودم و نسخه اش هم

ملفوف عریضه نیاز نموده با اطبا بنمایند اگر مناسب مزاج وهاج دانند

استعمال تشریف دارند میر شرف الدین که او استاد زاده بنده بخطاب پدر خود

رفیع الدین خان سرفراز وَالیٰ یَومِ القِیام از خلفا حضرت صاحب است

و برادر کلان میر الدین صاحب است و برنده آن بود بعد از ان که حقه

معجون که پیشکش برده بود هنوز عریضه نیاز نرسانیده بود که ارشاد شد

که نسخه این را هم فرستاده اند کجا است او گفت که بنده خبر ندارد

آخر چون عریضه نیاز را بکشادند از ان برآمد عبد الله نامی افغان هم

غزل بلحن خوش میخواند ازین جهت قربی بحضور پیر نور یافته بود و بنده عنایت

در حق او شهرت یافته اتفاقاً با جماعه یاران بعرس شریف حضرت خواجه بزرگ

معین الحق والدین قدسنا الله تعالی بسره الاقدس دار الخیر اجمیر رسیده

احقر هم در ان عرس شرف اندوز شده قطع راه چند کرده پا پیاده می نمود

فرزند و سواران بسواری فیل و فوج عقب دور بر می آید و هم بسکه

گاهی خوکیسر به سادگی بود دولت آبله رسانیده بود القصه بعد از سعادت

آنجا عبد الله را گفتم که چندین نزد بنده باشد او گفت بی اجازت

حضرت صاحب اقدام بر ماندن نمیتوانم کرد قاصدی جلد بعرضی متضمن استدعای

اجازت ماندن او روان کردم در جواب ارقام فرمودند که تعجب از شما و

قیافه شناسیها شما که همچو کسان را بخود بار میدهید او را زود مرخص

کنید و با دو سه امر شریف نفاذ یافت که زود مرخص شده بیا از این معنی

حیران شدم که منشاء او چه باشد آخر بعد چندی خبر رسید که پارچهای

بندگان حضور و بعضی اشیاء مردم دزدیده گریخته رفت گفتم

حقا فعل الحکیم لا یخلوا عن الحکمة و نیز مولوی روح الله که اعظم غفر الله خلفای

آنحضرت بود همدران قافله رسیده چیزی نقد بطریق ضیافت نیاز همهٔ

برادران دینی حاضر کردم از راه کرم پذیرفتند الا ایشان و همهٔ شب

دراز

وروز بجای بنده قدم رنجیده میفرمودند مگر ایشان که با وصف اکثر حاضر
شدن بنده والتماس تشریف فرمای یک دو بار کرم فرمودند چون
یاران بعد از فراغ عرس شریف مراجعت نمودند مولوی صاحب با ایشان آن
عالیشان متعلق ماندند یاران هرگاه بحضور انور رسیدند موافق قاعدهٔ
مقرری احوال ملاقات بنده از یاران پرسیدند همه حقیقت را باز
گفتند از سلوک مولوی صاحب ناخوش شده فرمودند که این حرکت با
ایشان مناسب نبود فلانی بیگانه نبود آخر از ان مابود عزت الهی را که
سید اند باشد که بفلانی مولوی را احتیاج افتد در نزدیکی مولوی صاحب
را مرض تب محرق لاحق شد و باضطراب نزد بنده آمدند و بنده در خدمت

گذاري حاضر مانده در دو سه ماه شفا یافته بجناب عالی شتافتند و بمبدول
عنایتها بودند چون مسئله وحدت وجود ایشان را در گرفته بود حضرت صاحب
بسیار راضي بودند اکثر یرا ابر یدان میفرمودند با مولوی نشسته باشد
مآل کار ایشان چنان شد که رخصت وطن درخواستند حضرت صاحب
هر چند بمبالغه مانع آمدند اصرار در استدعا کرده مرخص شدند و غایب گشتند
بعد از مدتی حضرت صاحب فرمودند که طعامی برای فاتحه مولوي به پزند که بجا
آمده گفته که مرا شهید کردند رحمة الله تعالی آنحضرت را تا لاش مصحفی که همیشه
در تلاوت حضرت شیخ کلیم الله رضی الله عنه میماند و بدستخط خاص تفسیر قرآن
تصنیف خود بر حاشیه اش نوشته بودند می بود روزی سر سوای در بازار

دیدند که ضعیفه مُجلدی مثل کلام الله در بغل دارد پرسیدند که ای
عفیفه این چیست گفت قران شریف است برای هدیه پیغمبر چون
کشاده دیدند همان مُصحف مجیب بود هدیه حسب المُراد داده آن هدیة الله
را آوردند مصرعه بهر که هر چه مناسب بود خدا بدهد احقر را فرزندی
تولد شد چون تسمیه غلامزادهای خود حضرت ایشان فرموده اند
برای تسمیه او معروض داشته تهنیت ارقام فرمودند و تسمیه قلیم
اندازش شد بماندن او یقین شد آخر یک دو ماه گذشته فوت گشت حمد الله
نام پسری داشتم که بغایت حسین خوش حرف بود در سن سه سالگی
او را در سماع حالت میشد اتفاقاً مریض گشت در باب توجه برای شفای

او عرض کردم فرمودند این مرتبه شفا خواهد یافت از برخورداریش پاس کلی
شد عاقبت الامر بعد از یکسال دیگر به آزار چیچک گل باغ جنت شد
در آنچه غلام شاه خان حاکم سند مبالغ خطیر و اسپان تحفه که
یکی از انها بقیمت بست هزار روپیه میگفتند خریده بودند برای احقر
ارسال داشت و استدعای عزم آن الطرف و قرار رفاقت در تسخیر ملک های
آن نواحی نمود دران ایام بطرف جنگیر لشکر کش بود این حقیقت معروض
جناب مبارک نمود تا چه حکم شود زینت ترقیم فرمودند که در نظر با اصلح
نمی نماید اگر بسیار ضرور است الضرورات تبیح المحذورات این خیال را از سر بدر
کردم در یکدو هفته خبر وفات خان مذکور بغتةً رسید مرزا ارجمند جوانی

هوشیار

هوشیار و آراسته مزاج در فنون رزم و بزم بهره مند از رفقا احقر
بود در اوایل احوال سرّی بارادت آنحضرت نداشت چون عبودیت با
و حالات یاران بنظرش می آمد تعجب میکرد آخر بفحوای الصحبة توثر سر عبودیت
بر آستان عرشش نشان نهاده بهره اندوز بیعت شد چون قدم خضر
گشت چند قدم رفته بود که بدلش رسید که مردم میگفتند که غلامان
حضرت صاحب را بمجرد بیعت تغیر حالت میشود مرا هیچ نشد معاً
تیری گویا از دستش رسید و بر سینه کارگر شد مست و بیتاب دوید
کنان برگشت و بر قدم مبارک افتاد از آنوقت بر مزار یے مذکور عجب حالت
پر شوق بشارت که در حرمے از سر تا پا همه یکپاره اخگر میشد و بوجد می آمد

و آگاه فرمودن بنده از امور باطنی معمول آنحضرت و اسرار بقلم نمی تواند آید

دور زمان ورود شقه خاص خبر آن چند پاس بیشتر بدل معلوم شدن

بعد از بیعت عنقریب بعنایت حضرت صاحب حاصل شده در حرمین

شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً که از وفور حجاج و با افتاد احقر هم

مرض صعب کشید خفقان دل لاحق گشت و شفا هم بعد از رسیدن

هندوستان و شفقت حضرت صاحب دن یے علمی که یکبار

کرده بودم حاصل شد و مرضها بعنایت الهی بکلی رفت دران ایام

محمد پناه خان بحضور انور رفته بود در عالم حسن بنوع دیگر مشهور شد

خان مذکور بیتاب گریان بحضرت صاحب ظاهر ساخت ارشاد شد

خیریت است خاطر خود جمع داشته باشند و بصوفی یار محمد که ذکر شان

گذشت فرمودند که احوال فلانی به بینید ایشان تا مراقب شدند آمده

ظاهر ساختند که شخصی را دیدم که این عبارت میخواند یا حی برحمتک

نستغیث بعد از مراجعت بنده و رسیدن در بیکانیر شقه خاص

رسید در و این الفاظ زینت پذیرفته بود که رویت احباب بی اختیار

دل میخواهد بمفحوای اینکه مصرعه از دوست یک اشارت و از ما بسر دویدن

پا از سر ساخته بشتافتم و بعنایت الهی سعادت قدم بوسی دریافتم بدل عنایت

فرمودند و پرسیدند که چه اراده داری عرض کردم که تابع امرم فرمودند که

مدتها در حصول سعادت کشید الحال بملک داری پردازید پس پا بهن بردم د

وخاموش ماندم فرمودند که که دل نمی خسپار گفتم حق اینست که ارشاد شد فرمودند الحمد لله حق تعالی بطرف خود کشیده است وکلاه ودستار که بر سر مبارک بود هر دو بغلام بخشیدند اجازت هر چهار سلسله حدیث شریف عطا فرمودند و اشغال بسیار تعلیم کردند چنانچه در شغلی اعضای غلام بدست مبارک درست فرموده بنده را نشانیدند بهمین لفظ ارشاد کردند که اگر نفر باشید غلام بکنید بنده ادا آن بجا آورده خود هر شغلی را دبروی بنده بعمل آورده بنده را آموختند الحمد لله علی ذلک

مثنوی

شهنشاه سریر ترک وتجرید • بسوی شیخ چیزی وا نمود از چشم امید •
فلک بازیچهٔ طفلان کویش • زمین را آبیاری ز آب جویش •

نقود

تصرف رمز از نوک نگاهش. کرامت شعبهٔ از گرد راهش. قضا با خواهش

او کرد پیمان. قدر بر امر او بر بست دامان. بهشت از کوچهٔ او گلزمینی.

ثریا از در او خوشه چینی. جمی از جام دل سیر جهانش. سکندر بندهٔ

در دکشانش. نگاه او کلید قفل دلها. نسیم آسایش گلکاری

بگلها. زبانش همدم حق ترجمانی. ز نقش سینه اش حرف زبانی.

از و در دین و ملت زیب آئین. تعالی الله فخر ملت و دین. نظام

از بندگان خیر خواهش. نظام کارش از فیض نگاهش.

باب چهارم در سماع آن ستوده اوضاع شرائط در سماع مرعی داشتند

و آن اینست که تمام مجلس معه قوالان با وضو باشند و کسی با کسی حرف

نگوید و وردی ها سم نخوانند و جلسه بر دو زانو باشد و اگر تشنگی غالب
آید از مجلس بیرون رفته آب نوشند و اگر حاجت بشری مشتولی
شود از ان فراغ یافته وضوئی تازه نموده باز در مجلس در آیند و آنرا
که دل بسماع نخسپد نه نشیند که سماع بر و حرامست و قید زمان
و مکان و اخوان و توجه تام بانظرف و آغاز و انجام مجلس بفاتحه و
اخلاص و درود و ذوق شوق بیشتر از قصاید عربی یا غزل فارسی
متضمن عشق و توحید و احیاناً هندی که متصف بصفت مذکور باشد نیز
خواه فقره در اکثر ابیات مثنوی مولانا جلال الدین رومی قدس
الله سره العزیز و گاهی گاهی رقعات شیخ شرف الدین

یحیی منیری قدس اللہ سرہ العزیز و شیخ عبد القدوس گنگوہی و پیم کہانی کہ دران نشستہ بود شگفتہ و قیس علی ہذا و فور بخور و غالیہ و عطر و گلہا و گلاب ہا ہم معین در وقت سماع بذل خیر این فیض بیشمار در ہر نگاہی بسملے تپان و در ہر جلوہ پروانہ رقصان علی الخصوص بروز عرس حضرت قبلہ الکاملین نظام الملۃ والدین رضی اللہ عنہ مجلس عشق را نظامی دیگر و عنایت از مرتبہ تعمیم متجاوز و تفاوت در پاس اوقات صلوۃ ہرگز نہ ارشاد مبارک است کہ تا در نماز ذوق سماع حاصل نباشد و در سماع کیفیت نماز میسر نبود سماع بیش از لہو و لعبی نیست در باب مزاح منع کلیت

و مزاح را شرک میفرمایند زیرا که حالت عبدیت را تجلی ربانی اطلاق
کردنست روزی بعد از اتمام مجلس که آن امام المسلمین برای
نماز تشریف فرما بودند شاه ظهور الله غفره الله در حالت وجد عقب
آنجناب مستانه گام میزدند و نالهٔ تند میکشیدند بعد از
اطفای نائره سوزش هم همان طور کشیدند آن آگاه کرامت کیش و
ناظر پس و پیش روی مبارک عقب گرداندند بانگهٔ تهدید
بر زدند و دو سه روز چشم عتاب یافته بودند چون حالت
شاه ظهور الله از فرط غم قریب بهلاک رسید بحضور پرنور طلبیده
ارشاد کردند که اینها برای تربیت شما بود شاه جیو هم

بالمشعار

باستغفار به پیش آمده تمام عمر خود را و مریدان خود را ازین حرکت
نگاهداشت پاس خاطر یاران در سماع نگاهداشتن و بقوالان انعام
بسیار فرمودن قاعده آنحضرت است از کثرت سماع ممانعت و
هدایت فرموده اند که کثرة السماع ینبت النفاق و میت القلب و سماع
با جمع بجبر دلحسن بی محل بر محبوب شمل جناب حبیب رب العالمین صلی
الله علیه وسلم باشد پسند خاطر عاطر قوالان بجذب نگاه و
گرمی نظر با اثر آن مظهر رب اکثر مست و بیهوش نعره زنان و نغمه
شوق چون تار ساز همدم رگ جان شان قوالان سر دهند
چون داخل محفل جنت مشاکل شدند و باده ذوق چشیدند

و ناله های شوق کشیدند بعد از افاقت عرض داشتند که با بیخود کنندهٔ
عالمی بودیم و مشایخ عهد را نغمهٔ ما بمستی آورده لیکن ما را کسی
از خود نه برده بود امروز این اعجوبه را دیدیم ساقیان بودیم که صهباها
سرود ما میکشان عشق را سرشاری میداد این زمان کار ما
بر زور مستی افتاد که ما را مدهوش افگنده این شگرف را اکنون
مشاهده کردیم این گفتند و مترنم بالتماس بیعت شده سرفراز دستگیری
گشتند و در مجلس سماع قدغن است که آلات حرب هیچ نگذارد تا
نباشد که دل طپیدهٔ بر خود زند که اگر چنین شده است و محافظت واجب
واجب اما بنوعیکه تنگ نیاید بر دل او دست نه نهند بلکه گرداد

حلقه نمایند و تکرار کلماتی که واجد را بوجد آورده ضروری و واجد

اسم حق تعالی است و بمعنی وجد دهنده مثل شکور شکر کننده

او تعالی شکر کنندیست چه شکر شعار بنده و پذیرفتن آن کار اوست عز شانه

و آن در فواید الفواد زبان پیر دستگیر حضرت محبوب الٰہی رضی اللہ

عنه و قدسنا اللہ تعالی بسره الاقدس مذکور است مکرر بر زبان

حق ترجمان حضرت صاحب آمده که در اوقات غلبه ذوق ما اول نگاهی

بر در و دیوار میکنم آنگاه بسوی حاضران می بینیم میترسم که سینه چاک

نشود فی الواقع همچنین بمعاینه رسیده در عرسی از اعراس برکت

اساس رؤسا جمع آمده چون سب بعضی از ایشان بعقیدت فقط مستعد

بودند هنوز مباهات بیعت در نیافته مجلس عام فرمودند اما سماع
را موقوف داشتند و بحافظ عبد القادر عرف قاری که از غلامان
آنحضرت و رفقای احقر است حکم خواندن قصیدهٔ بردهٔ نمودند چند
بیتی خوانده بود که مجلس در جوش آمد و مدرسه میخانه شد
عالمی در وجد و ذوق بود همه نالهای دو شعلهای اسا عریان هیشدند
اکثری صاحب نسبت عشقیه شدند میروضی در آنوقت گریان بحال
خود پیش روی مبارک آمد و نظر ترحم بر وی افتاده و بیهوش شد
وابری الاکمه والابرص واحیی الموتی باذن الله مولوی روشن علی
و سید محمد میر از اقربا و روشن الدوله مغفور در همان روز بعالم افزدر

صیل
قلیلی
به از نوروز بهره اندوز گردید از کثیری و برخی از خطیری تحریر یافت و تفا

شینی
راد فاتر میباید شیوی کنم که از سماعی نغمه خوانی . بموسیقار

ساز زمزمه زبانی . بعالم آنچه از وی انتفاع است . سماع است و

سماع است و سماع است . فتند جوشی از و در جگر دلها . کند بیجان

بقلب و روح و اعضا . چو حسن الصوت را فرحت اساسیت .

سماع آری سماعی قیاسیت . کند رام آهوی وحشی نگه را .

بجنبش آورد مار سیه را . با اشتر چون اثر باشد حدیرا .

بانسان چون نه بینی بی خودیرا . سماع اینجا و ذوق از جای دیگر .

بکرم صیفی از نا وای دیگر . از و در هر رگ تن جوشش خونی .

• بهر موی بدن طرح جنونی • شراب نغمه را خوشش سرخوشیها است •

بصد جادو و شیها دل کشیها است • اگر دل نرم ازو شد چه عجب بود •

• که آهن موم شد از لحن داود • نظام از نسبت یارب ده متاعش •

• بخیر خاتمه اندر سماعش قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار

کاکی اوشی قدس الله سره العزیز را برین بیت وجد شده بیت

• کشتگان خنجر تسلیم را • هر زمان از غیب جان دیگر است • کار طپیدن

بجائی رسید که استخوانهای شریفش از هم جدا شد و شهید

خنجر تسلیم گشت و جان ابدی و حیات سرمدی یافت سلطان

المشایخ نظام الملة والدین اسکنه الله تعالی فی العلیین اکثر میفرمودند

که روزی مرا شیخ من فرمود بخواه از من چیزی که دلت خواهد و خاتمتم

و یافتم کاش خاتمه خود در سماع میخواستم و این احوال در سیر العارفین

و فواید الفواد و سیر الاولیا مندرج است چون حکایت ذوق است

زبان خامه بی اختیار در ذکر آن روان شد و آن اینست که

وقتی شیخ الاسلام فرید الدین مسعود گنج شکر اجودهنی رحمه

الله حلاوة الرضا در حجره بسته بود و مولانا بدرالدین اسحاق

را در که الله بالاشفاق بر در نشانیده بود او را کاری در پیش

شد سلطان المشایخ موید از ایزد سبحانه وصاحب نصیب از فضل

قریب رب مجیب حاضر گشت مولانا آنمستحق نعمات غیبی و مخصص

انعامات لاریبی را بجای خود نشاید پس در مقام قرب الله قدر را

ماوا دهند. بر سریر عزت و دولت شهانه اجا دهند ::

سلطان المشایخ از شگافهای تخته در که با شوق صدور

عاشقان پهلو سینه داز کمال شفقت نگاه میکرد دید که ::

شیخ الاسلام این رباعی میخواند و هر طرف جبین آسته

آئین را بسجدات نورالین بسیار تند رباعی خواهم که همیشه در هوای

تو زیم. گر خاک شوم بزیر پای تو زیم. مقصود من خسته ز کونین

توئی. از بهر تو میرم از برای تو زیم. پس سلطان المشایخ

میفرماید که بمشاهده این حالت سراپا کیفیت صبرم نماند زمام

بادلی

را بدست شوق سپرده بسم الله الرحمن الرحیم .

توکلته علی الله العظیم گفته به نیت ادراک سعادات آن الوقت

خوش اندر دن رستم شیخ الاسلام بنظر شفقت دیدند فرمودند

بخواه آنچه میخواهی گفتم خواستم فرمودند دادم معاً آنچه خواسته

بودم یافتم رباعی اینطائفه را طور و طراز دگرست . هر نغمه ذوق

شان ز ساز دگر است . زین قصه چه دم زدن توانیم تمام محبوبان

را راز و نیاز دگرست . بدانکه نهاده است حق تعالی در سرائر شوقی و

در ضمایر ذوقی از عشق جاری شده است عادت الله بر آن که

ظاهر شود و در حرکت آید و شدید گردد آن شوق و ذوق در وقت

شنیدن آوازهای خوش که مناسبتی است او را با ارواح و سعادتیکه حاصل
میشود در سماع بر سه قسم است انوار و احوال و آثار و هر یکی از اینها
منجر از عوالم عالیه ملکوت و جبروت و ناسوت و هر یکی نازل میشود
بر موضع از مواضع ارواح و قلوب و جوارح پس انوار از ملکوت است بر
ارواح و احوال از جبروت است بر قلوب و آثار از ملک است بر جوارح
و سماع ها جم تکلف است سماع ها جم آنست که بمجرد لحن بهجوم کند بر دل
و بیان از و قاصر و متکلف آنست که محل آن بر محبوب باشد خواه حق تعالی
و خواه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم
و خواه مرشد عظم الله قدره و گاه باشد که سماع موجب کشف اعتقد

که معراست و حالت محموده در سماع شعور باشد قابل ارشاد نیست چون

(از آن روی که باعث بیشعوری است)

تشبیه بادی ملابست جایز است این حالت را مشابهت داده اند

بحالت سکاری خمر که نزد آنها هرکه راهوشش باقی ماند قابل تعریف است

این احقر العباد را روزی که اول حالت آمد دل در حرکت و قیام

بی اختیار شد چنان در خود یافتم که اگر حرکت نکنم میتوانم اما اعضا

شکنی و بی مزگی در طبیعت غالب خواهد افتاد پس حرکاتیکه

دل بان راه نمود مستانه و سالکانه باشعور صادر شد اینرا بحضور

پر نور عرضه داشتم ارشاد شد که این ضعیف مکرم را بعظم کشید و از موجود

بودن شعور بشارتها نمودند و مکرر با بندگان دیگر از راه فضل و کرم سخن

تحسین احوال این عقیدت اشتمال بمیان آوردند آنچه از کتب سلف

رحمهم الله تعالی مستنبط شده است انیست که اگر سماع بعشق خالق باشد که

واجب الوجود است عز شانه پس واجب است و رسول الله صلی الله

علیه و آله و صحبه و سلم و فنا فی الرسول که مآلش بفنا فی الله است

کذلک و در محبت محبوب حلال مثل زوجه یا کنیزه مباح و اگر برائے

محبوب محرم باشد مثل غیر منکوحه یا غیر مملوکه یا امرد بخیال فاسد حرام است

و اگر پای فساد و شهوت درمیان نباشد و خیال بطرف محرمات و

شهوت نیاید پس باس نیست و هر که برای نشاط طبع نه بفساد شنود

برد حلال است و کسی که خالی باشد سر او از کل پس مکروه است

بر وکراہت تنزیہی واین است تفصیل لاالہ مباح حضرت غوث
الثقلین رضی اللہ تعالی عنہ او ارضاہ عنا فرقے کردہ اند در
غنا و سماع غنا را آداب نگاہداشتہ مفصل در غنیۃ الطالبین ثبت
است ویکی از آداب سماع مرقومہ آنمرشد الاتباع انیست کہ ہرچہ
از زبان خوانندہ برآید محض از جناب حق سبحانہ تصور نماید و در
تحفۃ القادریہ تصنیف شاہ ابوالمعالی لاہوری قدس اللہ سرہ العزیز
کہ مستنبط از تصانیف امام عبداللہ یافعی است رحمۃ اللہ علیہ
مسطور است کہ آنحضرت امر نواختن ساز و خواندن شعر
بر قوال فرمودہ بوجد آمدہ چند دوری زدہ در ہوا پرواز نمودہ

از نظر مردم پنهان گشتند مردم ذات مبارک را در مدرسه بنا کرده آنحضرت یافتند

و بعضی سوال میکنند که در سماع حالت ذوق پدید می آید در تلاوت

قران چرا نمیشود جوابش چنان نوشته اند که هیجان قلب که

موجب حالت است از دو چیز میشود یکی لحن خوش دوم ذکر عشق

پس اگر قاری خوش الحان باشد البته خواندن او ذوق می آرد در سوره یوسف

هم کسی را که معنی فهمیده باشد راحت پدید میگردد و سایر عبارت

کلام الله که مواعیظ و قصص است موجب شغف نمیشود الا من شاء الله و

حضرت صاحب را تنها در حجره در عرصه کثیری خواندن قلیلی

از آیات قرآنی باکمال رقت وظیفه مقرری بود احقر را در ابتدا حالتی

پیدا شده که بمجرد خواندن یا شنیدن آیات قرآنی سوزشش در میگرفت

و مقرری در عرصه با تمام میر سید خواجه بهاؤ الدین نقشبند رحمة الله علیه

انکار سماع نداشتند و خواجه احمد غفره الله الصمد المشتهر بمخدوم

اعظم و مولانا جامی قدس الله سره السامی را توغل سماع بود

و شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه

در خانه خود ضیافت بزرگان کردند که مجلس سماع مهیا ساخته خود در ینجا نه

بیک ایوان بوده اند لکن در گوشه استغراق شان چنان غالب بود

که خبر نداشتند که درینجا سماع واقع شده است چنانچه خادم برائے

انعام قوالان عرض کرد فرسودند که مگر اینجا سماع شده است و بهاؤ الدین

ذکریا رحمة الله علیه از عبد الله شنیده اند و وجد کرده اند:

مثنوی شوم به پردهٔ تحریر نغمه خوانِ سماع. که خوش صدا است نی خامه در بیانِ سماع. بصورت نفس مطربان خوش الحان. نسیم باغ بهشت است گلفشانِ سماع. سماع راست رموزی نهانی که بدل. که: می شناسدش آلا که رمزدانِ سماع. هزار میکدهٔ عشق در بغل دارد. هجوم نشهٔ سرشار سرگرانِ سماع. زبان ز لذتِ او تا چه شرح پردازد. زبانِ لخت جگر هست ترجمانِ سماع. سماع خوش نفسان زهره را برقص آرد. ز فهمِ انس و پری برتر است شانِ سماع. بیار نقد دل و جان اگر خریداری. که هست جنس محبت بکاروانِ سماع. بهر ترانهٔ عشقی تر دل

رحمتهاست. بشنو ز بین و زمان عشرت در زمان سماع. بشنویم

چون نه بمیدان وجد جولان گر. که هست عشق جلوه‌ریز بمعنان سماع.

کجاست نسبت پروانه آتش به پای لکن بسطح عرش بود رقص دل تپان سماع.

کسی که نعمت از و یافته است میداند. که نیست هیچ نصیبی بمنکران سماع.

سماع اگر شنوی دل باو به بند نظام. سماع جان دلست و دلست جان سماع.

آورده اند که حکیم فیثاغورث تلمیذ حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام

شبی بخواب دید که مردی ندا میدهد که فردا بکنار دریا برو که علمی بر تو

مکشوف خواهد شد حسب الاشارت بالبشارت چون آن امیر شبستان

فیض هنگام صبح همچو آفتاب رخت بساحل دریا انداخت دید که آهنگران

آهن از کوره برآورده بمطرقه می کوفتند از ادای ضرب مطرقه
استنباط ضرب والقای موسیقی کرده قصیده در مذمت دنیای دون
بر سبیل مواعظ ظاهره و نصایح باهره ترتیب داده بسازهای ترکیب کرده بروش موسیقی ادا
نموده بنی اسرائیل را از سماعتش حال متغیر گشت و جمعی کثیر بتاثیر نغمات ملایم
او از خود رفته پیش از پیش راغب و طالب شدند و این علم تازیانه
روح است و در اصول بوصل حقایق و معارف تصرفی و تسلطی تمام تر از هر چه
گوی دارد کما قیل السماع معراج الاولیا مخصوص علی نفسه رباعی
دل وقت سماع بوی دلدار برد . جان را بسرا پرده اسرار برد . این نغمه
خوش مرکبیست مر روح ترا . بردارد و خوش بمحفل یار برد . بلغت سریانی موسوا را

گویند وسقی کره را نامند یعنی اهل این فن درهوا کره میزنند بعضی گویند

که حکیم مذکور بقوت تصفیه که از ریاضتها بهم رسانیده بود تا فلک رسیده از حرکت

فلکی و بروج نغمه های مختلفه بحسب اوقات شنید بخاطر داشت و بنای :

این علم بران نهاده قومی قایل اند که چون موسیقار به پرواز آید و بناله

های مست آتش افشان شد ازو استنباط کردند آن مرغی پیدا می شد

در زمان پیشین که هرگاه بجوانی آمد درهوا ناله زن بال می افشاند و از

سوراخهای بینی او که متعدد داشت آتش برمی آمد و دران میسوخت و خاکسترش

بر زمین میریخت و ازان بیضه و بچه بهم میرسید و باز او جوان شده

همچنین میشد و هم جسد او در زمان گذشته بهندوستان زمینی است

عشق خیز درویشان بصحرانشینی وصوم دهر وقیام لیل اوقات بسر
میبردند و ورزش این علم محض لله میکردند البته دران اوقات
تاثیر آن هم بهمان قدر بود همچنانک عابد مرتاض پیش روی کوه سرود
خواند کوه گداخت و جلاجلی که در دست داشت دران انداخت چون:
خاموش گشت کوه بحالت اصلی آمد جلاجل درمیانش منجمد شد شنیدگان
متحیر ماندند و نائی دیگر در صحرا نغمه در آمد و آهوی وحشی آمد گردن پیش او
نهاد سبحه که بکف او بود در گردنش کرد بعد از سکونش آهو رفت و همان
سبحه در گردن میگردید تماشائیان متعجب گشتند درین زمانه که علم
رادون همتان وسفها آموخته وسیله زرق کرده اند آن اثر نماید

باز

آنچه میشود اصلی از تاثیر اوست اختصر بنا بر آنکه اساتذه این فن بسے حاضر مانده اند

درکی خوب درین فن دارد اما طوروقوا که در اصول موافق با حرکت ونسبت

الحال آنقدر مرغوب افتاده غیر آن پسند گوش دل دار ابنیت اردو

کتب سلف آنچه پیرایه ایضاح یافته اینیست که اولی شعر عربی است

که بزبان سید العرب است علیه صلوة الرب ماهو النسب دالا فارسی

که نیز بلسان اولیای ولایت نماست و در استیلای ذوق هر حسبه

پیش آید من الله است مصرعه عشق را خود صد زبان دیگر است

نقل است که در ملکی مقرر دارند که اگر بادشاه آنجا فوت شود پسر خورد بگذارد

مجلس سپرده به پیشش مهدش می آرایند اگر غلتیدش بالا نمی ببینند

تاج سلطنت بر سر ادمی ننهند والّا هر که را لاز اقربا باشیش ارتغب

آن می یابند باو نرسیدند رباعی اوصاف سماع راحد پیدا نیست

این باده تند در خور مینا نیست بس کن بس کن نظام زین نغمه مست

هر چند جز این کار دل شیدا نیست السماع شئ عظیم والله هو السمیع العلیم

باب پنجم در تربیت آنحضرت مولانا صاحب مرید را که قابل عنایت باشد اول تشنه

و مشتاق نمودن و امتحان بفقر و فاقه کردن و تا مدتی در یافتن خصائل

او و بعد از علم بر استقامت و تهذیب اخلاق شرف بیعت بخشیدن

و اگر بعلم است تقید بتحصیل علم احوال امتحان بسیار است اگر

بنویسم طول کلام میشود اکتفا بر ذکر مولانا عبد الله که یکی از خلفا

اجلاء قدیم آنحضرت است و بر احقر حقوق عنایت دارد میگفتم که آن برگزیدهٔ
حق و چند دیگر بملازمت شریف یکجا مستفید شده تمنای بیعت کردند
حکم شد که باشید و بمطبخی امر مبارک اذعان یافت که اینهارا هیچ برای
خوردن ندهند بلکه تمام بندگان الهی این معنی بعد از دو سه فاقه دیگران
راه خود گرفتند یکی مولانا عبدالله ماند روز پنجم چون او را فاقه
و جوع غلبه تمام کرد مضطرب الحال بود آن روز طعام از جائی در حضور
پر نور رسیده بود فرمود که عبدالله را بیارید مولانا فرحناک بامید
فاقه شکنی حاضر شد فرمودند تا تمام طعام بمردم تقسیم کردند و بمولانا
هیچ ندادند مولانا همچنان بجای خود آمده بنشست روز ششم

آنحضرت خربزه میل فرمودند و پوستهاش در صحن افتاده بود نفس مولانا
گفت که چون شب شود و مردم بخواب روند برخیزم و باین قشرها دفع
جوع نمایم مجرد این خیال آنحضرت فرمودند بر فرش سنگین پوستهای
خربزه افتاده است ازینجا بردارند مبادا پای مردم بلغزد مولانا تن بمردن
داد و بدل گفت که اگر بمیرم قبولست لکن الحال ازینجا نمی روم حالش
قریب بهلاک رسید آنحضرت بعد از اتمام روز هفتم شب باد فرموده همراه
در یکطرف طعام خورانیدند آنگاه سرفراز بیعت ساختند و تربیت اکثر
بتوجه بیکن ... سم حلقه و مراقبه که اطوار نسبت که خود نمائی است مزاج
مبارک بفراسخ ازان دور افتاده بلکه در عین مجلس درس و گفتگو با مردم گاه گاه
بزبان

زبان جسّ بامرم و لسان دل بارباب دل گویا خصوصاً در زمانیکه در اشتغال

تکلم باهل محفل و توجه خاطر بطرف قلوب گوشه نگاهی بسوی صاحب معامله افتاده

گوئی تیری بود که بر دل نشسته و می بود که در جام سینه چکیده سیماً

تبسمی هم که آب آن خدنگش توان گفت و موج آن باده اش توان خواند

و وفور تاثیر و فیض در وقت خوشی مزاج مبارک و غلبه ذوق خواه بسماع

و خواه بی آن و بابعضی که مشمول کمال عنایت باشند قلبی توجه هم و تعلیم

اشغال بخلوت و تقیید در باب کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن ارباب شغل را

قدغن که از حجره بیرون نیایند و اگر بضرورت برآیند و توجه خاطر بطرف دیگر

یابند معاً در حجره باز درآیند و بحضور هم بسیار کم حاضر شوند و کم نشینند و

ذاہل حبس وجہر را روغن از سرکار معین کہ پیش دماغ مجنون میکشد برائے
محاسبہ احوال لیل ونہار وتوضیع اوقات تاکید اگر کسی در مشغولی خود سستی
کرد با او یکدو بار نصیحت واگر گوش شنو نیافت وقطع امید وصحبت یارانہ باو
در پیش واو خسر الدنیا والاخرہ نعوذ باللہ منہا ترک وتجرید لازمہ این
طریق انیق خود ہم عمر شریف بتجرید گذرانیدہ اند در عنفوان شباب نصیب اعدا
مرضی بہم رسیدہ بود اطبا تجویز تاہل نمودند بناچاری چندی خادمہ را
شرف بخشیدند کہ صاحبزادہ والا تبار عالیمقدار مولانا قطب الدین سلمہ اللہ تعالی
بوجود آمدند والی یوم سن شریف ایشان بہ پنجاہ سالگی رسیدہ است میرزا حسین
اکبرآبادی متاہل بود واو قاعدہ داشت کہ اول بامداد خود را مستفید سلام

می ساخت درانوقت بابرکت که نگاه مبارک بروی اُفتاد عجب حالی بهم

رسانیده بود چنانچه میفرمودند که کجا غریبد و کجا باریدمرزا نذکور مردی

صاحب سرمایه بود و خدمت خطابت و وظیفه مُعین داشت القصه نفس امارهٔ اش

راغب بتزویج ثانی گردید و استشاره این امر ازان مُرشد عالمیان نمود

فرمودند که اصحاب شغل را این نمی باید ولیکن در تحمل چه کمی داشت که بلای دیگر

تازه باید کرد شامت نفس مرزا نگذاشت و اصرار کرد فرمودند اختیار داری

و در خلوت خاص با یاران ارشاد کردند که مرزا را فراخی رزق و غلبهٔ شهوت

برین آورده است اگر هر دو نمانند محفوظ خواهد شد شبی که مرزا کدخدا شد

عنّی محض گشت و در همان نزدیکی خدمت و وظیفه همه موقوف و مسدود گردید

ونسبت باطنی بسلب محض آمد مرزا بعد ازان باکبراباد رفت مدتها عسرت کشیده
عاقبة الامر بذریعه مظهر الله الصمد مولانا نور محمد عفو تقصیر یافته طلب
حضور گشت وچندی مانده برحمت حق پیوست ووقت خاتمه متبسم بود همچنین میر عظیم
که مرتبه او تا اینجا رسیده بود که دریکوقت اورا مردم چند جا میدیدند و
پاس خاطرش بشابه که عرض همه مجلس درامری که قبول نمیشد معروضه او درجه پذیرائی
می یافت ومریدان بسیار فراهم آمده بودند ودر مدرسه شریف سوای
اوند کور دیگری نبود مردم میگفتند که بعد از مولانا نور محمد مدظله العالی
اگر کسی هست همین مرد است اورا هم هوای ترفیع درسر گرفت وبمقتضای عنایت
ممنوع گشت وبسوی نفس باز نمانده مسلوب الحال شد ومریدان بر گشتند

تادم آخر سر برارات گذشت و ندا انتها کشید و فائده نیافت سستی مشغول
در شغل اول موجب میشود اگر تنبه شد و بتوبه و استغفار متوجه گشت البته بعنایت
الهی رفع حجاب میگردد والا بمرتبه عداوت میکشد اللهم احفظنا منها در ابتدای
بیعت امر بنفلهای اشراق بعد صلوة شکر و استعاذه و استخاره و نوافل
بعد مغرب شش اوابین و حفظ ایمان و مسبعات عشر و تحمید و تحلیل و
تسبیح بعد از صبح و بعضی را بعد از صلوة خمسه مفروضه مقرری و دوام
تصور مرئی بودن خود بصیر حقیقی را عزشانه التقید بلیغ بفحوای
الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک
قوت الحضرت در حضور و غیبت اگرچه فاصله مغرب و مشرق باشد

یکسان چنانچه احقر را بسم اکثر این معامله درپیش مانده و از همه اخوان
دین ها همچنین بسمع رسیده و بارها بزبان مبارک گذشته که آن شیخ
چه باشند که اگر بمشرق و مریدش بمغرب بود و از حال او آگاه نباشد
شخصی در او رنگاباد برادر را آنحضرت را رنجانید و انسلاله اکرام درین مذکور
خطی بایجانب فرستادند [فرمودند] فلانی ایا ما را دوردالنست یکی ایشان را با ما نسبت
اخوت دوم صاحبزادگی که فرزند شیخ ما هستند و نمیدانند که ما بر بالفید کرده
نیز می بینم اجازت بعد لیاقت قاعده آن فایده دان مردی
بذوق و شغف مدتها گذرانیده دست توسل بدامان عنایت زد مورد الطاف
گشته خاطر فه بهم رسانیده حیله نفسش متکلم بدرخواست اجازت

ساخت طوعاً وکرهاً مجاز فرمودند اما حاشش سلب شد اصل رفت فرع بچه کار آید
بعد هر چند سر بسنگ زد فایده نه بخشید و باین کلام فرموده اند که
اجازت آنوقت میباید که شخص قدرت توجه یافته باشد و قدرت توجه آنگاه
میشود که وحدت وجود حال آنکس شده باشد و از احوال مبارک خود
بیان فرمودند که الحال دید بخت باقی مانده است پاس خاطر اهل استعداد
در خاطر خطیر بدرجه اتم در وجد و حالت برای تعظیم اهل وجد دیرها
ایستادن و تحمل حرکات عاشقانه آنها از قبیل هم بغلی و چسپیدن بدن
شریف وغیره وآنرا سرمایه سعادت خود داشتن معمول انمقبول حافظ
محمد در خلوت سبق حقایق میخواند وجدش در گرفت لگدی بر پهلوی شریف زد

که مدتها وجمع باقی بوده ودرین مقامات نقل شیخ مجد الدین بغدادی
رحمة الله علیه اکثر فرموده اند که چون بعد از رحلتش در رؤیا دیدند
و حال را پرسیدند گفت حبشی از مریدان من در حالت ذوق مرا
گزیده بود این تحفه از من قبول بارگاه سبحانی افتاد آنحضرت را در
اخفای کشکول و مرقع و سواء السبیل وغیره کتب تصانیف حضرت
شیخ المشایخ شیخ کلیم الله رحمة الله علیه که مشتمله حقایق و اشغال و
اعمال است اسمای بلیغ بحضرت مولانا نور محمد و مولانا عبد الله مع
اجازت عنایت فرموده اند شاید که بدیگرها هم اجازت داده
باشند آنحضرت را از خواستن اعمال نفرت کلی است یکی از

خلفای اجلای آنحضرت که بعد از حصول مرتبه کار خود را بخود پسندیها و
خود راییها از اعلی علیین باسفل السافلین رسانیده کشکول و مرقع باجازت
آن طلب نموده بدرجه قبول بیافت گفت که این کتابها در بازار بسهل البیع
بهم میرسند فرمود پس چسپرانی خرید عرض آنحضرت اینکه کتاب بی
اجازت چه سود مسیده همچنین حاجی احمد که ذکرش بالا رفت علی درخواست
خاطر شریف متنفر شد و فرمودند که ایشان برخوابهای خود اعتماد دارند و ذکر
خوابهای سابق گذشته است سبحان الله چه شاهنشاه لاوبالی بی پروا
و برای اخفای اسرار هم بمریدان تاکید تمام و آنانکه افشا کرده اند
بتجربت کار دیده اند انقصص الگریبان رسد باطناب میکشد پاره به تحریر

می آید شیخ الله یار در شدت عسرت از خانه بدر رفت بدرگاه آسمان جاه حضرت
سلطان المشایخ رضی الله عنه رسید و عرض احوال خود نمود دیناری
پیش رو افتاده بود دانست که عنایت سلطان السلاطین است بجیب کرده
در خانه رسید هر روز آن دینار را صرف میکرد صبحی دیگر همان بجیب خود
یافت همسایگان دیدند که این پریشان روزگار را فاقه بسر میگذشت
والحال بی علاقه و وسیله یک دینار هر روز بصرف می آرد مگر کیمیا آموخته
است باین گمان او را پیش شحنهٔ شهر بردند هر گاه بر وی تنبیه آغاز شد
اظهار حال نمود از همان ساعت آن دینار منقطع شد بعد ازان چون
برادر دینی بود در خانه خود که عبارت از بنده خانه باشد آمده و شریک

ما رزقنا الله شد و قیس علی ہذا ظاہراً و باطناً سائین اللہ یار را علی فرموده:

بودند که از ان وسعت رزق داشت روزی درویشی مهمان شد و بر ان روز

فاقه بود سائین اللہ یار او را علیحده بُرده اطعامی کرد مهمان ساعت ضیافت

از جای بحضور انور رسید باحضار مهمان حکم کردند و سفره پیش کشیدند

گفت حالیا چیزی تناول کرده ام پرسیدند از کجا گفت سائین اللہ یار

داده آنحضرت سائین اللہ یار را طلب داشته استفسار نموده اقرار

کرد ارشاد شد که تو که بودی که دخل در امور ما کردی از ان وقت

آن توسعه رفت و فقر غالب شد حافظ قاسم را عمل بسم اللہ برای

توسیع رزق فرمودند او را جمعیتی بهم رسید چون او پیش امام

ظل سبحانی است از احوال با کمال آنحضرت کیهان خدیو را آگاه ساخت

تا شرف ملازمت آنحضرت دریافتند این معنی بخادمان عالیشان ناپسند

افتاد فرمودند حافظ قاسم بجال غیر با مهربانی کردند که بادشاه ملک را

آوردید و از حافظ مذکور استفسار نمودند که الحال ما هم آنعمل میخوانند

عرض کرد که آری فرمودند که الحال زیاده از سابق میخوانده باشید هر چند

او زیاده کرد اثر سابق هم نماند افلاس پیش در گرفت بعد از تباهی مدتها

بسفارش اخوان دین تقصیرش عفو شد و فی الجمله بسری یافت سید

خیر الدین را تپ به شدت در گرفت پلاو پر روغن حاضر بود فرمودند

که بخور خوردن بود که شفا یافت آنگاه ارشاد کردند که بعد ازین همچنین نخواهی کرد

دان

و این حرف را بکسی نخواهی گفت اعمال چند که از حافظ اسعد سینه
باآنحضرت رسید بکسی نفرموده اند مگر بعضی بمولانا نور محمد مدظله العالی را و این
احقر را از اعمال و اشغال هرچه فرموده اند بی التماس احقر بطیب خاطر
خود فرموده اند الا یک شغل که آنهم بجبر و استفسار احقر در خلوت برده:
بکمال بشاشت و عنایت مکرر رو بروی احقر ورزیده و اعضای احقر
را بدستهای مبارک گرفته درست نشانیده تعلیم فرمودند البته دانستند
که این را دوکانداری در نظر نیست شوقا وجدا و اشغالا فی سبیل الله
و شاید وقت هم موافق باشد زبان از شکر آنحضرت قاصر است که
من گرفتار دنیا را بنظر عنایت پرورش فرمودند ابتدای تفضل درحق

ایکمینه از آن رو نهست که در اثنای صحبت خواجه حسن بصری رضی الله تعالی عنهما
که سلسله چشتیه باو میرسد با امیر المؤمنین سیدنا علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه کتابی تصنیف فرموده اند این گویا در جواب بعضی مشایخ نقشبندیه
بود که در کتب تصنیف خود درج نموده بودند که ملاقات خواجه حسن بصری با امیر
المؤمنین علی کرم الله وجهه ثابت نشده و درین تنازع ارباب قال و ارباب
حال همه سلاسل را که اصل شان یکیست بر حق میدانند القصه بنده
وقتی در خدمت حاضر بود و اجزای آن نسخه پیش زانوی مبارک نهاده
بودند احقر آن اجزا را برداشته قدری مطالعه نمود و از چگونگی نسخه
مذکور مستفسر شد فرمودند که درین نزدیکی باین تقریب با تصنیف کرده ایم

عرض کردیم که نامی برای این تعین شده باشد فرمودند آری عرض کردم که

اگر فخر الحسن نام این باشد مناسب می نماید باستماع این چهرهٔ مبارک بکمال

بشاشت آمد و بنگاه خنده سوی بنده دیده فرمودند که ما را نیز همین نام

بخاطر رسیده و آثار کمال رضا و عنایت در حق خود یافتم و از آن یوم

اقوال و افعال و اشعار این ناکاره را جای قبول خاطر دریا معاطر گشت در بعضی

اوقات استغراق در مزاج شریف آنقدر غالب که از حاضرباشان دائمی

اگر کسی بحضور نشسته پرسیدند که کیستی بندگان که بامور خود مشغول

یا بی تکلف دراز کشیده باشند و آنحضرت را دیده برای تعظیم برخیزند

ناخوش طبیعت کرم طویت خیز بندگان در همین که اتباع مرضی شریف

راعین ادب تصور نمایند تا کسی در صدق کلام بمرتبه که بسهو هم حرفی

غیر حق بر زبان مبارک نیاید وقتی احقر عریضه ارسال داشته و امری را که خلاف قیاس

بنظر می آمد غیر ممکن نوشته بود ارقام فرمودند که غیر ممکن سوای شریک باری

دیگر نیست ممکن را غیر ممکن نوشتن بعید از صدق است هدایت بود که بکلام

فرمودند مثنوی زهی مملو ز عرفان الهی • کمالش را ز اطوارش گواهی •

هدایت بخش عالم مرشد دین • سراپا بحر علم و کوه تمکین • دلش را راه

با دلها نهانی • نگاهش را تصرفها عیانی • عجایب طرح محمودستش بارشاد •

ز ارشادش صفای ملک ایجاد • دم او صیقل مرآت دلها • مزیل جوهر

ظلمات دلها • بعصر احمدی رکن رکینی • بفیض شان ربانی امینی • بکار تربیت

از زر

ازورب ارباب . بدیهر از حضرت حق قطب اقطاب . بهار گلشن دین تازه

کرده . بنای شرع برانداز کرده . با وجب بی نیازی سرفرازی . بجای

بندگی بر پا نیازی . عجایب مالکی مملوک صورت . بعبدیت شده دور

از کدورت . رواج عشق در آفاق داده . در دل بر رخ عالم گشاده .

بر آورده ز محبوبیت از کام . بمرضیات حق بگرفت آرام . قدر بر آسمان

عز و قدرش . نثار از قرصهای مهر و بدرش . بهفت اقلیم شد صیت کمالش .

بهفتم آسمان صادر جلالش . معطر جیبش از عطر ولایت . که بخشد خلق را

بوی هدایت . شد از وردی که عطر او معطر . جهان انگشتش دارد معطر .

بدهلی منظهر ماه حجازی . تو گوئی نایب شاه حجازی . بمیدان تجرد شهسوار شی .

باقلیم تفرد شهریاری • زمین از مقدم او ناز کرده • فلک را فرش ساده

پا انداز کرده • تعالی الله محبوب الهی • بعین فضل مرغوب الهی • رباعی

ای فخر جهان ما که ترا یافته ام • دانم دل شادم که جهان یافته ام •

مردم همه یابند خدا را از تو • بالله که ترا من ز خدا یافته ام

غزل سرم مدهوش جان فخر دین است • مرا وردی که دل گرد است تعلیم

دعای صبح و شام فخر دین است • سر گلشن ندارد بلبل من • که آرامش بدام

فخر الدین است • تو هم ای دل بیا دامن به پیش آر • بعالم فیض عام

فخر الدین است • روم من هم بملک دل کنم جا • که ملک دل بکام فخر دین است •

بجولان گاه خوبی فیض قدسی • سراسر هم ز نام فخر دین است

زمهر و مه فلک کم تو که هر دم • تجلیها بدام فخر دین است • چه بال افشاند

اینجا طایر عقل • که آگه از مقام فخر دین است • نظام ملک عشق از وی مناسب

نظام آخر غلام فخر دین است • اوصاف سامی و احوال گرامی آنحضرت •

در حیطهٔ تحریر آوردن بحر را در کوزه کردنست آنچه راقم الحروف

عفی الله عنه را مستحضر خاطر بود قلم بند نموده امید از ارباب مطالعه

که فرخناک ذوق اند این اضعف العباد را بدعای خیر خاتمه در رضای

حضرت شیخ یاد کنند و جزای خیر یابند تا سنه یکهزار و یکصد و

نود و نه سن شریف آنمظهر بود و نه ماه و هادی هفتاد و دو ملت تا تمام

بهفتاد و دو سه رسید اجازت ارشاد عام فرمودند بهمین لفظ که

اجازت عام است بشرط اتباع که سنت وعمل بر کتاب باوجود التماس

مقربان بتخصیص حکم نشستن بمدرسه کسی را نشد وخود بدرگاه عالم پناه حضرت

خواجه قطب الاقطاب بختیار کاکی رضی الله تعالی عنه تشریف فرما شدند

و آن بتاریخ بست وهفتم ماه جمادی الاخری یوم السبت بود یک نیم پاس

شب گذشته اول روز سواری شد ٭ وسیکه قبلهٔ جان فخر دین

محب نبی روان بباغ جنان شد ز جلوه گاه جهان بردی خلق جنان حشر

تازه برپا شد ز دیده اشک ز دل سر کشیده آه فغان ٭ نظام بندهٔ آن

سر فراز عالم قدس ٭ بجیب سینه بزد چاک و کرد دل بریان ٭ ز دل چو سال

وصالش طلب نمودم گفت ٭ بود محب نبی زیب و فخر دین بجنان ٭

ادام

اَدَامَ اللّٰہُ ظِلَالَ فیوضیہ عَلَی الْعَالَمِینَ اِلیٰ یَوْمِ التَّنَادِ بِالنُّونِ وَالصَّادِ ؂

رباعی تا از دو جہان نام و نشان خواہد بود حقا کہ ہمالست ہمان خواہد بود

در چشم نظام رونق ملک جہان تا ہست جہان فخر جہان خواہد بود ، در جمع

مناقب بصفاے منبہ حق داد مرا بحبیہ مرضیہ جستم چو نظام سال جمعش

از دل گفتا جمع مناقب فخریہ قطعہ بیای فخر از ہر نقط عالم دو خیدش

شاد افزون کن یکے ہم بدہ ضربش تمامی نسبت کن طرح بزن

در ہشت و ہشتادش مسلم بعونہ ہذا الملفوظ شریف و حالات اقدس و لطیف

قدوۃ الواصلین زبدۃ الکاملین حضرت مولانا فخر الدین قدس

اللہ سرہٗ مسمی بہ مناقب فخریہ حسب فرمایش نواب صاحب والا مناقب

م

عالی مناصب رکن ریاست خیر محض آیهٔ رحمت صدر الصدور حکیم الحکما
نواب محی الدوله محمد یار خان بهادر ادام الله اقباله بخط کمترین محمد مظفر الدین
بتاریخ بست هفتم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۸۱ هجری حلیهٔ
انصرام و زیور اختتام پوشید